

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال نوزدهم، شماره هفتاد و چهارم

تابستان ۱۳۹۷

تاریخ انگاره تحریف بائبل در مجادلات مسیحی - اسلامی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۷/۱

محمدعلی طباطبایی (مهرداد)^۲محمدعلی مهدوی راد^۳

تاریخ انگاره‌ها، یکی از شاخه‌های نوپدید تاریخ‌نگاری است که رویدادهای تاریخی را در پرتو اندیشه‌ها و آموزه‌ها برمی‌رسد. این نوشتار، تاریخ شکل‌گیری آموزه اسلامی محرف‌بودن بائبل (شامل تنسخ و عهد جدید) را به مثابه یک انگاره مورد بررسی قرار داده است. منابع این پژوهش، بیشتر منابع مسیحی و گاه اسلامی - مسیحی سه قرن نخست اسلامی است که در آنها اشکال‌های مختلف مسلمانان بر مسیحیت مطرح و پاسخ داده شده است. بر اساس برخی اسناد، انگاره معیار در بین مسلمانان در باره بائبل تا دوران هارون الرشید، انگاره وثاقت بائبل و نه محرف‌بودن آن بوده است؛ اما بر پایه منابعی دیگر، کهن‌ترین زمانی که مسلمانان اتهام تحریف را متوجه بائبل کرده‌اند، به اوایل دوران عباسی برمی‌گردد و انگاره تحریف، به شکلی بسیار ابتدایی و مبهم، در دوران مهدی عباسی مطرح بوده است و به‌هرحال، تنها از

۱. این مقاله، برگرفته از رساله دکتری با عنوان «بررسی زمینه‌های تاریخی اعتقاد به تحریف تورات و انجیل در میان مسلمانان نخستین» است که در سال ۱۳۹۶ در پردیس فارابی دانشگاه تهران از آن دفاع شده است.

۲. پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث قم؛ mataba2003@gmail.com

۳. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشیار دانشگاه تهران (پردیس فارابی) در رشته علوم قرآن و حدیث؛

دوران خلافت مأمون به بعد است که می‌توان ظهور این انگاره را به‌روشنی مشاهده کرد.

کلیدواژگان: بائبل، مجادلات مسیحی - اسلامی، تحریف تورات، تحریف انجیل، خلافت عباسی.

مقدمه

امروزه یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بحث میان متکلمان مسلمان و مسیحی [و همین‌طور یهودی]، وثاقت یا محرف‌بودن بائبل^۱ است. بسیاری از محققان مسلمان و غیرمسلمان بر این باورند که انگاره تحریف بائبل، قدمتی به اندازه تاریخ نزول قرآن دارد و گویی نخستین بار این انگاره در خود قرآن بیان شده است؛ اما حقیقت آن است که این انگاره، قدمتی بیش از این دارد و در واقع، از قرن‌ها پیش از نزول قرآن، یکی از موضوعات مورد بحث میان فرقه‌های مسیحی یا در مجادلات یهودی - مسیحی بوده است؛^۲ ولی این بدان معنا نیست که این بحث در فضای اسلامی نیز از همان دوران نخست ظهور اسلام مطرح شده است. برخلاف تصور رایج، نه تنها قرآن آغازکننده این بحث نیست،^۳ بلکه پس

۱. منظور از «بائبل»، کتاب مقدس یهودیان/مسیحیان است که شامل عهد قدیم (تورات، کتب انبیاء و مکتوبات) و عهد جدید (اناجیل اربعه، رسائل، اعمال رسولان و مکاشفه) می‌شود.

۲. برای اطلاع بیشتر در باره پیشینه این موضوع در جدل‌های یهودی و مسیحی پیشااسلامی، ن.ک: محمدعلی طباطبایی و محمدعلی مهدوی راد، «تاریخ انگاره تحریف بائبل در دوران پیشااسلامی».

پژوهش‌های ادیانی، ش ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۲۸-۹.

۳. در باره دیدگاه قرآن راجع به وثاقت بائبل، ما نیز مانند اساتیدی چون محمدهادی معرفت (ن.ک: مصونیت قرآن از تحریف، ترجمه محمد شهابی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷، ص ۱۰۷-۱۱۱) و حسین توفیقی (ن.ک: تفسیر پنج موضوع قرآنی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۵، ص ۱۳۳-۱۳۵)، معتقدیم که در قرآن هیچ سخنی، به تصریح یا به تلویح، ناظر به تحریف متن بائبل وجود ندارد و آیات مورد استناد قائلان به تحریف، حداکثر بر کتمان یا تحریف شفاهی قسمت‌هایی از آن دلالت می‌کند (ن.ک: احمدی،

از ظهور قرآن هم تا حدود دو قرن هیچ بحثی از تحریف بایبل در میان مسلمانان مطرح نبوده است.

این تحقیق با کندوکاو در کهن‌ترین اسناد برجای مانده از سه قرن نخست ظهور اسلام، در پی ترسیم یک خط زمانی دقیق از چگونگی راهیابی این بحث به عالم اسلام است.^۱ با ترسیم این خط زمانی مشخص می‌شود که انگاره تحریف بایبل، مشخصاً از اوایل قرن نهم میلادی (آغاز قرن سوم هجری) در عصر خلافت مأمون عباسی به‌صراحت مطرح شده و پس از آن، به تدریج و طی قرن‌های بعدی تکامل یافته است. ما در این مقاله صرفاً به بررسی سه قرن نخست می‌پردازیم؛ چراکه به نظر می‌رسد مهم‌ترین تحولات مربوط به این بحث، در همین دوران رخ داده و تحولات قرون بعدی، چیزی جز پیشرفت الگوهای تکاملی قابل پیش‌بینی بر اساس الگوی رخ داده در همین سه قرن نخست نیست؛ ضمن آنکه حجم تحقیقات انجام شده راجع به قرون چهارم به بعد، بسیار بیشتر از تحقیقات مربوط به سه قرن نخست است؛^۲ تا جایی که می‌توان گفت در باره دو قرن نخست تقریباً هیچ پژوهشی انجام نشده است.

محمدحسن، مساله‌شناسی تحریف با نگاهی به قرآن کریم و کتاب مقدس، قم: دانشکده اصول الدین، ۱۳۹۳، ص ۱۲۳-۱۹۳؛ اما از آنجا که مجال کوتاه این مقاله، اجازه بررسی تفصیلی این موضوع را نمی‌دهد، فعلاً این موضوع را پیش‌فرض مقاله در نظر می‌گیریم و اثبات این پیش‌فرض را به نوشته مفصلی که در آینده نزدیک منتشر خواهد شد، واگذار می‌کنیم.

۱. پژوهشگران عالم اسلام و جهان غرب، تاکنون پژوهش‌های بسیاری در موضوع کلی تحریف بایبل از نگاه قرآن و سنت اسلامی انجام داده‌اند؛ اما تا به حال، هیچ پژوهشی در مورد چگونگی پیدایش این انگاره و تحول آن در طی تاریخ انجام نشده است و نوآوری تحقیق حاضر، دقیقاً از همین لحاظ است.

۲. برای گزارشی تفصیلی از پیشینه پژوهش‌های انجام شده در موضوع تحریف بایبل در اسلام، ر.ک: محمدعلی طباطبایی، «سیر تاریخی پژوهش‌های غربی در باره انگاره اسلامی تحریف بایبل»، مطالعات تطبیقی قرآن کریم و متون مقدس، ش ۱، ۱۳۹۷.

برای آنکه بتوان تصور روشن‌تری از سیر تحولات این سه قرن داشت، ما این تحولات را دقیقاً به ترتیب تاریخی از نخستین دهه‌های ظهور اسلام تا اواخر قرن سوم، اما ذیل یک دوره‌بندی تاریخی سه‌گانه بررسی می‌کنیم. دوره نخست که ما آن را «دوران سکوت» می‌نامیم، از صدر اسلام تا پایان دوره اموی (۱۳۲ق/۷۵۰م) را در برمی‌گیرد. خواهیم دید که در هیچ‌کدام از اسناد باقی‌مانده از این دوره تاریخی، کوچک‌ترین صحبتی از انگاره تحریف بائبل در میان نیست.

دوره دوم که ما آن را «دوران زمزمه» نامیده‌ایم، از آغاز دوره عباسی تا پایان خلافت هارون الرشید، یعنی نیمه دوم قرن دوم/هشتم، را در برمی‌گیرد. این دوران را به اعتباری می‌توان «دوران گذار» هم نامید؛ زیرا طبق اسنادی با تاریخ‌های قطعی تا زمان هارون الرشید، سخنی از تحریف بائبل در میان نبوده است؛ اما اسنادی هم با تاریخ‌های احتمالاً مربوط به این دوره وجود دارند که حاکی از اشاراتی به بحث تحریف در این دوره هستند. بنابراین، می‌توانیم این دوره و مخصوصاً سال‌های آخر این دوره را زمانی بدانیم که احتمالاً نخستین زمزمه‌های تحریف بائبل از سوی مسلمانان به گوش مسیحیان رسیده است.

اما در دوره سوم که ما آن را «دوران همه‌مه» می‌نامیم، یعنی از زمان خلافت مأمون عباسی، مشخصاً از آغاز قرن سوم هجری، به اسنادی دست پیدا می‌کنیم که با درجه بالایی از اطمینان ما را قانع می‌کنند در این دوره، مسلمانان به‌صراحت انگاره تحریف بائبل را مطرح کرده‌اند. خواهیم دید که طرح این اتهام از جانب مسلمانان، احتمالاً واکنشی جدلی به طرح اتهامی مشابه از سوی مسیحیان بوده است.

در نگاهی مبنایی‌تر، آنچه باعث شد جدل‌های اسلامی - مسیحی پس از حدود دو قرن، ناگهان به چنین نقطه‌ای برسد، تغییر پارادایم مجادلات از استشهادی‌های نقلی به استدلال‌های عقلی بوده است که در اثر نهضت ترجمه و غلبه نگاه منطقی و فلسفی در میان مجادله‌گران عرب حاصل شد. بنابراین، ظهور کلام معتزلی و شرکت‌کردن متکلمان

عقل‌گرا در مجادلات دینی، سبب اصلی طرح این انگاره به نظر می‌رسد. در این دوران، ارزش استشهادهای نقلی چنان تنزل یافت که کم‌کم متکلمان دینی جرئت آن را یافتند. استناد به این ادله را اساساً و به دلیل شبهات محتمل عقلی زیر سؤال ببرند. از این رو، عجیب نیست که در هیچ‌یک از اسناد مورد بررسی در بازه تاریخی این پژوهش، یعنی سه قرن نخست هجری، تردید در وثاقت کتب مقدس با استناد به ادله تاریخی یا نقدهای درون‌متنی نیست؛ بلکه ابتدائاً ناشی از تردیدافکنی‌های منطقی عقل‌گرایان است که بعدها اختلافات عقیدتی میان دو گروه مسیحی و مسلمان به آن دامن می‌زند. تردیدافکنی در وثاقت بایبل با استناد به ادله تاریخی یا نقدهای متنی، تنها از قرون چهارم به بعد است که ظاهر می‌شود و از آن پس، انگاره تحریف‌مراحلی از رشد و تکامل را طی می‌کند.

گستره منابع مورد بررسی در این تحقیق، شامل هرگونه سند مسیحی یا اسلامی - مسیحی برجای‌مانده از سه قرن نخست اسلام در مقایسه با منابع اسلامی آن دوره است.^۱ ذکر این نکته لازم است که از سه قرن نخست اسلام، هیچ سند یهودی‌ای در باره برخورد یهودیان با مسلمانان بر جای نمانده است.^۲ این واقعیت در کنار دیگر شواهد، دال بر آن

۱. منابع اصلی این تحقیق، برای بازیابی منابع کهنی که احتمال می‌رود در آنها چنین مباحثی مطرح شده باشد، عبارت‌اند از دو کتاب رابرت هویلند و دیوید تامس که مشخصات آنها در پی‌نوشت آمده است. کتاب رابرت هویلند، یک منبع کتاب‌شناسی برای معرفی هر سند غیراسلامی کهنی است که در آنها اشاره‌ای هرچند بسیار گذرا به اسلام یافت می‌شود. کتاب دیوید تامس که در واقع جلد اول از یک مجموعه تاکنون ۱۱ جلدی است، به معرفی اسناد برجای‌مانده یا از میان‌رفته از مجادلات اسلامی - مسیحی در سه قرن نخست هجری اختصاص دارد. این دو منبع را می‌توان کامل‌ترین و شامل‌ترین منابع کتاب‌شناسی مربوط به مجادلات دینی در قرون نخست دانست. بنابراین، با مطالعه کامل این دو کتاب و مراجعه به اسنادی که معرفی کرده‌اند، می‌توان تا حد بسیاری از کامل بودن فحص در حیظه مورد نظر اطمینان یافت. با این حال، تلاش شده هر منبع دیگری نیز که در این حوزه دست‌یاب بوده، بررسی شود.

2. Adang, C. 'Medieval Muslim polemics against the Jewish scriptures', p. 143.

است که در مجادله با مسلمانان، مسیحیان پیشتازتر از یهودیان بوده‌اند و این دسته اخیر، بعدها به میدان مباحث و مجادلات میان ادیان پیوسته‌اند.

۱. دوران سکوت

اسلام در محیطی چندفرهنگی و دینی ظهور کرد و از همان آغاز، درگیر بحث و جدل با پیروان ادیان دیگر و بیش از همه، یهودیان و مسیحیان بود. تأثیرات آشکار این جدل‌ها به روشنی در متن قرآن و خطاب‌های فراوانش به یهودیان و مسیحیان دیده می‌شود. با چنین آغاز پُربرخوردی، کاملاً بجاست که توقع داشته باشیم از همان نخستین سال‌های ظهور اسلام، شاهد در گرفتن منازعات و مجادلات دینی میان پیروان اسلام و دیگر ادیان باشیم. آنچه در اینجا به عنوان «دوران سکوت» یاد می‌کنیم، تنها ناظر به موضوع این مقاله، یعنی انگاره تحریف بائبل است؛ نه سایر موضوعات مورد بحث میان دین‌داران؛ به عبارت دیگر، این نام‌گذاری بدان معنا نیست که در دو قرن اول پس از هجرت، مطلقاً گفت‌وگو یا مجادله‌ای میان مسلمانان و پیروان سایر ادیان درنگرفته است؛ بلکه منظور از این نام‌گذاری، آن است که با وجود مباحثات فراوانی که از همان بدو ظهور اسلام میان مسلمانان و پیروان دیگر ادیان درگرفته و امروزه اسنادی از آنها در دست ما هست، در موضوع مورد تحقیق این مقاله، یعنی انگاره تحریف بائبل، شاهد سکوتی هستیم که به طور ضمنی دال بر آن است که در این دوره، موضوع یادشده هنوز مطرح نشده بوده است؛ چراکه با توجه به اهمیت بسیار زیاد این بحث، منطقی نیست که در دوره‌ای چنین بحثی مطرح شده باشد، اما تمام اسناد آن دوره، در این باره ساکت باشند.

در میان تمام اسناد برجای مانده از آن دوره که فهرست کاملی از آنها را می‌توان در دو کتاب *اسلام از نگاه دیگران* رابرت هویلند^۱ و *کتاب‌شناسی روابط مسیحی - اسلامی* دیوید

1. Hoyland, Robert, *Seeing Islam as Others Saw it*, Princeton & New Jersey: The Darwin Press, 1997.

تامس^۱ و همکارانش یافت، شاهد مطرح شدن مباحث مختلف کلامی میان عالمان مسیحی و مسلمان هستیم؛ اما در هیچ یک از آنها اثری از اتهام تحریف یا تلاش برای پاسخ به چنین شبهه‌ای دیده نمی‌شود. بررسی تفصیلی هر یک از آن آثار، مجال وسیع می‌طلبد. در اینجا تنها می‌توان اشاره کرد که برای مثال، در شرح حال قدیسان مسیحی پیشااسلامی که نویسندگان معاصر با دهه‌های نخست اسلام نوشته‌اند، پیشگویی‌هایی راجع به ظهور دین و اعتقادات جدید به آنها نسبت داده‌اند که در آنها تنها از وقوع جنگ و خونریزی (ناظر به فتوحات اسلامی)، تشویش در کلیسا و امپراطوری (ناظر به ضعف امپراطوری روم در آستانه ظهور اسلام و پس از آن) و وقفه در عبادات (ناشی از غلبه اسلام و تضعیف مسیحیت) سخن گفته شده است.^۲

در نامه سوفرونوس^۳ (د. ۱۸ق/۶۳۸م.)، پاتریارک اورشلیم^۴ که حوالی سال ۱۳ق/۶۳۴م نوشته شده،^۵ می‌بینیم که گلایه‌های او نیز از مسلمانان محدود به قضیه فتوحات است. در خطبه‌ای که او در دسامبر همان سال به مناسبت عید میلاد مسیح ایراد می‌کند، پس از گلایه از فتح بیت‌لحم به دست «عرب‌ها»، بر خدای بودن و پسر خدای بودن مسیح تأکید می‌کند^۶ که باید واکنشی به عقاید اسلامی در باره عیسی باشد. کمی بعد،

1. Thomas, David and Roggema, Barbara (eds), *Christian-Muslim Relations: A Bibliographical History*, Leiden-Boston: Brill, 2009.

2. Hoyland, Robert, *Seeing Islam as Others Saw it*, p. 53.

3. Sophronius.

۴. در قرون اولیه میلادی، هر مجموعه بزرگ کلیسایی، یک اسقف اعظم داشت که پاتریارک نامیده می‌شد. در سال ۴۱۵م و با تصمیم شورای کالسدون، مقرر شد که تعداد مقرهای دارای پاتریارک، محدود به پنج منطقه بزرگ روم، قسطنطنیه، اسکندریه، اورشلیم و انطاکیه باشد. سوفرونوس از سال ۶۳۴م تا زمان مرگش در سال ۶۳۸م، پاتریارک اورشلیم بود.

5. Ibid, 69.

6. Ibid, 71.

سوفرونیوس در مراسم تعمید (۱۴ یا ۱۵ ق/۶۳۶ یا ۶۳۷ م.) به مناسبت عید تجلی،^۱ باز به مسئله حمله اعراب می‌پردازد و در آنجا اشاراتی به برخی برخوردهای عقیدتی میان مسلمانان و مسیحیان می‌کند. تنش‌های عقیدتی‌ای که او در اینجا به‌وضوح بیان می‌کند، عبارت‌اند از: تمسخر صلیب و توهین به مسیح^۲ و توهین به مسیح و کلیسا توسط عرب‌ها.^۳ کاملاً بجاست که توقع داشته باشیم توهین به بائبل نیز هم‌ردیف توهین به مقدساتی چون صلیب و مسیح ذکر شود. همین که سوفرونیوس در بحبوحه فتوحات، سخنی از توهین به بائبل به میان نمی‌آورد، قرینه‌ای قابل توجه دال بر مطرح‌نبودن چنین اتهامی در آن زمان است.

در نامه‌ای سریانی که در سال ۲۶۰ ق/۸۷۴ م رونویسی شده، گفت‌وگوی پاتریارک انطاکیه، جان سدرا^۴ (۹-۲۷ ق/۶۳۱-۶۴۸ م) با یک امیر عرب گزارش شده است. اگر این گزارش را ناظر به واقع بدانیم، می‌توان گفت این واقعه، کهن‌ترین گفت‌وگوی گزارش‌شده میان مسیحیان و مسلمانان است.^۵ طبق این نامه، امیر عرب هفت سؤال از جان سدرا پرسیده که نخستین آنها این است: «آیا تنها یک انجیل یگانه وجود دارد که بری از اختلاف باشد و همه کسانی که خودشان را مسیحی می‌خوانند، آن را قبول داشته باشند؟»^۶ آخرین سؤال او نیز چنین است: «احکام مسیحیان، چه و به تبعیت از چه هستند؟ و آیا در انجیل مکتوبند یا خیر؟»^۷ از این دو سؤال چنین برمی‌آید که امیر عرب، تنها

۱. عید تجلی (Epiphany)، روزی است که مسیحیان آن را به عنوان روز تجسد خدا در قالب مسیح جشن می‌گیرند.

2. Ibid, 72.

3. Ibid, 73.

4. John Sedra.

5. Ibid, 459.

6. Ibid.

7. Ibid, 460.

می‌دانسته که مسیحیان کتاب مقدسی به نام «انجیل» دارند و فقط در پی آن بوده که بدانند آیا این کتاب مشتمل بر قوانین مسیحیان هست و چنان مقبولیت عامی دارد که اگر آن را ملاک قضاوت در جوامع کوچک مسیحی قرار دهد، آنان بتوانند امور داخلی خودشان را اداره کنند، یا اینکه باید آنها را مجبور کند که عمل به قوانین اسلامی را گردن بنهند.^۱ بعید نیست که این نوع نگاه امیر عرب، متأثر از آیه «ولیحکم أهل الإنجیل بما أنزل الله فیه»^۲ بوده باشد. در چنین فضایی، به نظر نمی‌رسد هیچ زمزمه‌ای از محرف‌بودن انجیل به گوش این امیر عرب خورده باشد؛ ظاهراً او در وثاقت انجیل تردیدی نداشته و تنها سؤالی که برایش مطرح بوده وحدت یا تعدد آن بوده است؛ وگرنه به جای آنکه به دنبال حاکم کردن انجیل در میان مسیحیان باشد، همان طور که مستقیماً و بی‌محابا الوهیت مسیح را زیر سؤال برده، محرف‌بودن انجیل را هم مطرح می‌کرد و از پاتریارک می‌خواست که در این باره توضیح دهد. مؤید این برداشت، سخن صریح پاتریارک در جواب امیر عرب است که می‌گوید می‌داند مسلمانان هم، مانند مسیحیان و یهودیان، اسفار خمسه را قبول دارند.^۳

در سند دیگری به زبان سریانی، ایشوعیاهب سوم آدیابنی^۴ (د. ۳۸۸/ق ۶۵۹م) جاثلیق^۵ کلیسای نسطوری از ۲۸/ق ۶۴۹م تا ۳۸/ق ۶۵۹م، مسلمانان را به گونه‌ای توصیف می‌کند که گویی دشمنی‌شان با مسیحیان، تنها به این دلیل است که مسیحیان معتقدند خدا

1. Ibid, 462.

۲. مائده، آیه ۴۷.

3. Ibid, 461.

4. Isho'yahb III of Adiabene.

۵. جاثلیق (به انگلیسی: Catholicos)، عنوانی است که به‌ویژه در مسیحیت شرقی، به رهبر ارشد یک کلیسای خاص اطلاق می‌شود.

[=عیسی] رنج کشیده و مرده است.^۱ مثل سایر موارد، در اینجا هم نزاع مسلمانان و مسیحیان، محدود به اختلاف نظرهای دو طرف در باره خدا و عیسا است.

به همین ترتیب، در تاریخ سبئوس^۲ که در دهه ۶۶۰ میلادی (دهه ۴۰ قمری) و به زبان ارمنی نگاشته شده است و قدیمی‌ترین کتاب تاریخی در مورد چگونگی ظهور اسلام به شمار می‌رود، هیچ اشاره‌ای به اعتقاد مسلمانان به محرف‌بودن بائبل دیده نمی‌شود؛ درحالی‌که از بسیاری جزئیات مربوط به تاریخ و عقاید اسلامی مانند روابط پیامبر با یهودیان، احکام مذکور در قرآن و ماجرای قتل عثمان در این کتاب سخن به میان آمده است؛^۳ برای مثال، او به حرام‌بودن: خوردن مردار و شراب، دروغ‌گفتن و زنا در این دین جدید اشاره کرده است.^۴ همچنین، لحن او در باره ارتباط یهودیان با عرب‌ها و نیز دانش پیامبر اسلام از تاریخ موسی، به گونه‌ای است که بازتاب دهنده نوعی نگاه مثبت به تورات از طرف مسلمانان است.^۵

در سال ۶۷۷/۶۸۷م، تاریخ مختصر دیگری به زبان سریانی توسط راهبی مسیحی به نام جان بر پنکایه^۶ نوشته شده که هدفش ارائه گزارشی کوتاه از مهم‌ترین وقایع جهان از زمان آفرینش تا زمان نگارش آن کتاب است.^۷ در بخشی که او به گزارش وقایع رخ داده پس از ظهور اسلام می‌پردازد، از موضوعاتی مانند: ملایمت مسلمانان در برابر مسیحیان،

1. Ibid, 179.

2. Sebeos.

3. See Ibid, 124-32.

4. Sebeos, *The Armenian History Attributed to Sebeos*, p. 96.

5. Ibid, 95.

۶. جان بر پنکایه (John bar Penkaye)، از نویسندگان مسیحی سریانی شرقی بود که در عصر عبدالملک اموی می‌زیست.

7. Hoyland, 195.

عدم اجبار مسیحیان به تغییر کیش توسط مسلمانان و ستایش معاویه به عدالت می‌پردازد.^۱ اطلاعات مفصل او از وقایع جاری در عالم اسلام، مانند درگیری‌های یزید بن معاویه و عبدالله بن زبیر،^۲ نشان دهنده آشنایی و ارتباط نزدیک او با مسلمانان است. با این اوصاف، دور از انتظار نیست اگر در این فضا سخنی از تحریف بایبل به میان آمده باشد، به گوش این نویسنده هم رسیده باشد و ما شاهد بازتابی از آن در این متن باشیم؛ اما چنین نیست.

آناستاسیوس سینایی^۳ (د. ۸۰۰/ق. ۷۰۰ م) در رساله‌ای که در سال ۷۰/ق. ۶۹۰ م نگاشته است، اطلاعاتی در باره چگونگی بحث و جدل با مسلمانان ارائه می‌کند^۴ که بیانگر آشنایی نزدیک او با عقاید اسلامی و اشکال‌های رایج مسلمانان بر عقاید مسیحی است. از این متن برمی‌آید اشکال‌هایی که مسلمانان در برخورد با مسیحیان مطرح می‌کرده‌اند، تنها راجع به خدانشناسی و مسیح‌شناسی بوده است.^۵ آناستاسیوس در بخش‌هایی از متن خود، از اهانت‌های مسلمانان به مقدسات مسیحی گلایه می‌کند. این مقدسات به گزارش او شامل مکان‌های مقدس و شمایل‌ها و صلیب‌هایشان^۶ و مقدسات مسیح، یعنی: بدن او، صلیب، قدیسان و متعلقات آنها، روغن‌های مقدس و بسیاری چیزهای دیگری است که او نام می‌برد.^۷ با این حال، در میان تمام این موارد جزئی، نامی از بایبل که در زمره مقدس‌ترین مؤلفه‌های ایمان مسیحی است، نیامده است.

1. Ibid, 196.

2. Ibid, 197.

۳. آناستاسیوس سینایی (Anastasius of Sinai)، یکی از نویسندگان پُرکار مسیحی قرن هفتم میلادی بود که در دیر کاترین مقدسه، واقع در کوه سینا خدمت می‌کرد.

4. Ibid, 94.

5. Ibid.

6. Ibid, 99.

7. Ibid, 99-101.

حنانیشوع اول^۱ (د. ۸۰ق/۷۰۰م)، نخستین عالم مسیحی که تفسیری عربی بر اناجیل نگاشته و پاره‌هایی از تفسیرهایش هم موجود است، در تفسیر متی ۲۱: ۹ در ردّ اعتراضات یهودیان و اثبات خدایی مسیح سخنانی می‌گوید که از آنها برمی‌آید در حال پاسخ به ایرادهای اسلامی بر خداشناسی مسیحی است.^۲ این متن که احتمالاً در اواخر قرن اول/هفتم نوشته شده، نشان دهنده آن است که تا آن زمان، یگانه مسئله مورد اختلاف میان مسیحیان و مسلمانان، هنوز مباحث مربوط به خداشناسی و مسیح‌شناسی بوده و نزاع در باره وثاقت بائبل هنوز به عرصه مجادلات بین‌الدنیانی کشیده نشده بوده است.

تقریباً در همین دوران، یعنی اواخر قرن هفتم میلادی، شاهد درگیری‌های فراوان اسقفی مسیحی در منطقه شامات (إدسه یا رها واقع در جنوب ترکیه کنونی) به نام یعقوب إدسه‌ای^۳ (د. ۷۰۸م) با دین جدید هستیم. نامه‌های فراوانی از او در مکاتبه با یکی از مخالفانش در دست است که در تمام آنها فقط دو اشاره گذرا و تصادفی به اعتقادات مسلمانان شده است. یکی راجع به قبله، و دیگری راجع به مسیح. در مورد دوم، بحث او پس از اشاره به اعتقاد یهودیان در خصوص مسیح به اینجا می‌رسد:

مسلمانان... همیشه و به همه می‌گویند که عیسی پسر مریم، مسیح واقعی است و آنان او را کلمه خدا می‌خوانند؛ چنان‌که در متون مقدس به این نام خوانده شده است. آنها همچنین، به رغم گمراهی‌شان اضافه می‌کنند که او روح خداست، چون آنان قادر به تشخیص کلمه از روح نیستند؛ چنان‌که زیر بار خدا یا پسر خدا خواندن مسیح هم نمی‌روند.^۴

1. Hananisho' I.
2. Ibid, 202.
3. Jacob of Edessa.
4. Ibid, 166.

توصیفات بالا از عقاید مسلمانان در مورد مسیح، بسیار به آنچه در قرآن در باره او آمده، نزدیک است؛ اما نکته مهم برای ما، اشاره یعقوب به این نکته است که مسلمانان مسیح را «کلمه» می خوانند؛ «چنان که در متون مقدس آمده است.» به نظر می رسد، اگر در زمان یعقوب ادسه ای (یعنی در اواخر قرن اول هجری)، مسلمانان دم از تحریف بائبل زده بودند، او در اینجا واکنش نشان می داد و می گفت اگر این کتابها تحریف شده اند، پس چطور توصیفات مسلمانان در خصوص مسیح، منطبق با همان اطلاعات مندرج در تورات و انجیل است؛ اعتراضی که در دوره های بعد، بارها توسط مسیحیان و در واکنش به اتهام تحریف بائبل تکرار می شود.

در دیگر اسناد برجای مانده از دوره اموی، همچنان موضوعات مورد بحث میان مسیحیان و مسلمانان عمدتاً محدود به خداشناسی، مسیح شناسی و شمایل شکنی است. در باره مورد اخیر، خصوصاً پایپروس برلین به شماره ۱۰۶۷۷،^۱ نمونه خوبی است که نشان می دهد بین سال های ۹۴-۱۰۵ ق موضوع شمایلها دغدغه مجادلات مسیحی - اسلامی بوده است.^۲

در کنار همه اسناد بالا، یکی از مهم ترین شخصیت های مسیحی دوران اموی که در اینجا شایسته بررسی است، یوحنا دمشقی^۳ (د. احتمالاً قبل از ۱۳۶ ق/۷۵۴ م) است. متأسفانه، با وجود شهرتی که یوحنا دمشقی دارد، اطلاعات قابل استناد ما در باره او، بسیار اندک است.^۴ از میان این مقدار اطلاعات، آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، کتاب

۱. منشأ این پایپروس، مصر است و از ویژگی های آن، اشتمالش بر شهادتین اسلامی به دو زبان یونانی و عربی است. این پایپروس، همچنین مشتمل بر نامه ای مربوط به عید پاک به زبان یونانی است که نشان می دهد زمان نگارش آن، باید مربوط به دوران سراسقفی الکساندر دوم (۷۰۵-۷۳۰ م) باشد.

2. Ibid, 112-3.

3. John of Damascus.

4. Ibid, 480-4.

چشمه دانش^۱ اوست که در آن به معرفی و نقد ادیان و مذاهب دیگر می‌پردازد و آخرین فصل آن، به اسلام اختصاص دارد. محققان، تاریخ تألیف این اثر را مربوط به اواخر دوره اموی، به‌ویژه بعد از ۱۲۵ق/۷۴۳م می‌دانند.^۲ آنچه بر اهمیت این نوشته می‌افزاید، این است که مطالب آن نشان‌دهنده اطلاعات دقیق و فراوان نویسنده از عقاید اسلامی است؛ چنان‌که به مناسبت: مراسم حج، سوره‌های قرآن و برخی احکام فقهی، سخنانی قابل توجه می‌گوید.^۳ احتمالاً این آشنایی نزدیک را باید حاصل حضور طولانی مدت او در دربار اموی دانست.^۴ در واقع، درست از زمان عمر بن عبدالعزیز بود که او از دربار کناره گرفت و به صومعه رفت و مشغول نوشتن شد.^۵ در این میان، مطلب صریحی که بتوان از آن طرح اتهام تحریف در آن زمان را استنباط کرد، وجود ندارد. برعکس، در قسمتی از آن، جمله‌ای هست که می‌تواند حاکی از مطرح‌نبودن اتهام تحریف، و حتی مورد تأییدبودن کل بائبل یا دست‌کم تنخ، از نگاه مسلمانان باشد:

آنها ما را مشرک می‌خوانند؛ به این دلیل که آنها می‌گویند ما با پسر خدا و خدا خواندن مسیح، شریکی برای خدا معرفی می‌کنیم. ما به آنها می‌گوییم که انبیاء و کتاب مقدس چنین گفته‌اند و شما، چنان‌که خودتان هم تأیید می‌کنید، انبیاء را قبول دارید...^۶

با توجه به بافت سخن، به نظر می‌رسد منظور از «انبیاء» در جمله بالا باید «کتاب انبیاء» باشد که بخش قابل توجهی از بائبل عبری را تشکیل می‌دهد. اهمیت این جمله، از

1. *Pēgē gnōseōs*.

2. Thomas, David and Barbara Roggema (eds), *Christian-Muslim Relations: A Bibliographical History*, p. 296.

3. See Hoyland, 486-7.

4. Thomas, 295.

5. Ibid.

6. Hoyland, 486.

آن روست که در ادامه خواهیم دید اولین بخشی که بعدها در روند تدریجی اعتبارزدایی از بائبل توسط جدلیان مسلمان زیر سؤال رفت، کتب انبیاء بود. بنابراین، شاید باید آن اعتبارزدایی از کتب انبیاء را واکنشی جدلی به این رویکرد یوحنا دمشقی دانست؛ چراکه یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جدلی یوحنا دمشقی و معاصرانش، زیر سؤال بردن اعتبار پیامبر اسلام با استناد به کتب انبیاء بوده است.^۱

در مجموع، به نظر می‌رسد این نوشته یوحنا دمشقی، محکم‌ترین سند بر نبود اتهام تحریف تا پایان دوران اموی است؛ چراکه اولاً، یوحنا دمشقی سال‌ها در دربار خلفای مسلمان زندگی کرده بود و کاملاً از نزدیک با عقاید آنها آشنا بود. ثانیاً، در این کتاب او تلاش می‌کند از هر حربه‌ای برای تضعیف اعتبار پیامبر اسلام استفاده کند. بنابراین، حتی از نکات ریز فقهی مانند: چندهمسری، داستان ناقه صالح یا داستان زید در قرآن نمی‌گذرد. ثالثاً، بارها مسلمانان را به این دلیل که در مقابل طلب شاهد از کتب پیشین سکوت می‌کنند یا به توجیهاتی مثل قضا و قدر الهی متوسل می‌شوند، به شدت سرزنش می‌کند. از مجموع این شواهد برمی‌آید که در واقع، خود یوحنا دمشقی در حال بذرپاشی در زمینی بوده که در دوره‌های پس از او، کم‌کم در دو قالب *دلائل النبوة* و *ادعای تحریف* به بار نشست.

۲. دوران زمزمه

چند دهه نخست خلافت عباسی (۱۳۲-۱۹۸ق) را «دوران زمزمه» می‌نامیم؛ زیرا از طرفی، مطمئنیم که تا دوران هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) استناد به بائبل، همچنان برای هر دو

1. Rhodes, Bryan, *John Damascene in Context: An Examination of "The Heresy of the Ishmaelites" with Special Consideration Given to the Religious, Political, and Social Contexts during the Seventh and Eighth Century Arab Conquests*, pp. 64ff.

طرف معتبر قلمداد می‌شده و اسناد قطعی برجای مانده از این دوره، نوعی اطمینان به مطرح نبودن انگاره تحریف تا پیش از دوره مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق) را ایجاد می‌کند؛ اما از سوی دیگر، اسنادی هم در دست است که هرچند تاریخ‌گذاری آنها قطعیت اسناد پیشین را ندارد، اما به‌هرحال می‌توانند این احتمال را تقویت کنند که از اوایل دوره عباسی، شبهه‌افکنی در باره اعتبار برخی بخش‌های بایبل (مثل کتب انبیا) آغاز شده و در زمان مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق) با طرح معمای پاراکلیت (یا فارقلیطا)، اتهام تحریف برای نخستین بار به‌صراحت مطرح شده است. بنابراین، می‌توان این اسناد را حاوی زمزمه‌هایی دانست که در دوره بعد، یعنی از زمان مأمون، به صداهایی پُرطنین و پُر تکرار در میان دیگر صداها تبدیل می‌شوند.

برای شروع، به سراغ دو نسخه خطی بسیار متأخر می‌رویم که هرچند در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی (=دوازدهم و سیزدهم هجری) نگاشته شده‌اند،^۱ مدعی گزارش گفت‌وگویی میان راهبی از بت‌حاله^۲ با مردی عرب از ملازمان امیری به نام «مسلمه» هستند. بنا بر این ظواهر، تاریخ وقوع این گفت‌وگو باید دوران اموی (۴۱-۱۳۲ق)، احتمالاً در دهه ۹۰ یا ۱۰۰ هجری (=۷۱۰ یا ۷۲۰ میلادی) در زمان حکومت مسلمة بن عبدالملک (د. ۱۲۱ق/۷۳۸م) بر عراق^۳ باشد؛ اما خواهیم دید که در واقع نمی‌توان تاریخ تألیف این متن را زمانی زودتر از دوران عباسی دانست.

در این گفت‌وگو و در باره این سند، چند نکته مهم وجود دارد که برای موضوع ما حایز اهمیت است؛ اول اینکه در آغاز گفت‌وگو، امیر عرب به راهب بت‌حاله می‌گوید: «ما همه

1. Hoyland, 465.

۲. گفتنی است که دو دیر با این نام وجود داشته که یکی در موصل، و دیگری در حیره بوده است و هنوز نمی‌توان با اطمینان حکم کرد که ابراهیم اهل کدام دیر بوده است.

3. Thomas, 269.

کتاب‌های شما را قبول نداریم.^۱ تا اینجا معلوم می‌شود که آن مرد عرب، بخشی از کتاب‌های مسیحیان را قبول داشته و برخی را خیر. از فقره دیگری از همین گفت‌وگو معلوم می‌شود که مشخصاً «تورات» و «انجیل»، جزء کتاب‌های مورد قبول آن مرد عرب بوده‌اند و احتمالاً او به بخش‌های دیگر عهدین (مثلاً به کتب انبیا یا رسائل پولس) بدبین بوده است؛ چراکه در جایی راهب در پاسخ به مرد عرب که گفته بود چرا کارهایی می‌کنید که در انجیل بدان فرمان داده نشده، می‌گوید: «فکر می‌کنم نزد شما نیز چنین نیست که همه اوامر و احکامتان در قرآنی که محمد به شما آموخت، آمده باشد؛ بلکه برخی از آنچه او به شما آموخت، در قرآن آمده و برخی در سوره بقره و در جیجی [=انجیل] و در توره [=تورات].^۲ در اینجا راهب مسیحی سه منبع تشریح اسلامی در کنار قرآن معرفی می‌کند: سوره بقره، انجیل و تورات. صرف‌نظر از مغشوش بودن اطلاعات این راهب در باره ارتباط سوره بقره با قرآن، از این سخن برمی‌آید که مخاطب مسلمان، تورات و انجیل را قبول داشته است.

اما اگر اطلاعات مغشوش این سند را در کنار تردیدهای محققان در باره قدمت و اصالت این اثر بگذاریم، اعتماد به این سند بسیار سخت می‌شود؛ چراکه اولاً هیچ سرنخ، اشاره یا اثری از این گفت‌وگو در آثار مربوط به قبل از قرن هجدهم و نوزدهم میلادی (=دوازدهم و سیزدهم هجری) وجود ندارد.^۳ از طرفی، طرح کلی گفت‌وگو که گویی از آغاز تا پایان برای پیروشدن راهب در مناظره ترتیب داده شده و اطلاعات بسیار کمی که این مناظره از عقاید اسلامی در خود گنجانده، محققان را به اصالت آن کاملاً بدبین کرده

1. Hoyland, 467.

2. Ibid, 471.

3. Ibid, 465.

است؛ تا جایی که با قطعیت آن را جعلی خوانده‌اند.^۱ باین حال، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، آن را مربوط به اواخر دوره اموی دانسته‌اند.^۲

می‌توان گفت شاید در اصل، گفت‌وگویی میان راهبی از بت‌حاله و امیری عرب، مثلاً همان مسلمة بن عبدالملک، رخ داده است؛ اما بعدها یک نویسنده مسیحی بر اساس اطلاعات کمی که از عقاید مسلمانان داشته و بیشتر با اتکا به الگوهای شناخته‌شده در مناظرات مسیحی - یهودی،^۳ چنین گفت‌وگویی با این جزئیات را جعل کرده و به راهب بت‌حاله نسبت داده است. بنابراین، در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان این سند را مربوط به نخستین مراحل تکوین انگاره تحریف (احتمالاً اوایل دوره عباسی) دانست که در قالب گفت‌وگویی جعلی به چند دهه قبل از تاریخ واقعی تألیف آن (دهه‌های ۹۰ یا ۱۰۰ هجری / ۷۱۰ یا ۷۲۰ میلادی) نسبت داده شده است.

یکی دیگر از مهم‌ترین منابع مطرح در حیطة مجادلات اسلامی - مسیحی و مخصوصاً بحث در باره انگاره تحریف، مجموعه اسنادی است که همگی، چنان‌که ادعا شده، گزارشگر نامه‌نگاری‌هایی میان عمر بن عبدالعزیز (ح. ۹۹-۱۰۱ ق/ ۷۱۷-۷۲۰ م) و لئوی سوم،^۴ امپراتور روم (ح. ۹۹-۱۲۲ ق/ ۷۱۷-۷۴۰ م) هستند. در این میان، یکی که از همه قدیمی‌تر به نظر می‌رسد، نسخه سینا^۵ است که مشتمل بر نامه لئو به عمر به زبان عربی است. احتمال می‌رود که نویسنده اصلی این نامه، یک راهب مسیحی ملکانی اهل فلسطین یا صحرای سینا در میانه یا اواخر قرن دوم هجری (= هشتم میلادی) بوده باشد. این نامه با

1. Ibid, 469.

2. Ibid, 472.

3. See Ibid, 469-70.

4. Leo III.

5. این نسخه، جزء ۱۵۵ نسخه خطی صومعه کاترین مقدسه در کوه سیناست که با شناسه Sinai ar. NF pap. 14 نگهداری می‌شود.

این عبارت آغاز می‌شود: «من لیون ملک الروم إلى عمر بن عبدالعزیز أمير المؤمنین سلام.» از کهن‌ترین نسخه این نامه که به خط نسخ کوفی قرن نهمی نوشته شده، تنها چند برگ باقی مانده است؛ اما مطالعه همین چند برگ، نشان می‌دهد در فضایی که این نامه تألیف شده، هنوز تصور جدلیان مسیحی این بوده که استناد به انجیل متی برای اثبات عقاید مسیحی، نزد مسلمانان معتبر شمرده می‌شود. متن این نامه نشان می‌دهد حرفی از محرف‌بودن بایبل به گوش نویسندگان نخورده بوده است و محققان همین را دلیلی بر قدمت این نامه دانسته‌اند.^۱ از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که می‌توان دوران سکوت را حتی تا حدود دهه‌های پایانی قرن دوم هجری (=هشتم میلادی)، یعنی تا زمان هارون یا مأمون، گسترش داد.

اما در گزارشی که از نامه‌نگاری میان عمر بن عبدالعزیز و ثئوی سوم در یک کتاب تاریخ ارمنی موسوم به *تاریخ لئوند*^۲ آمده است، اتهام تحریف به صراحت و در شکلی نسبتاً پیشرفته مطرح شده است. نویسندگان این تاریخ، مدعی است که ترجمه نامه لئو از یونانی به ارمنی را در این کتاب گزارش می‌کند؛ اما با توجه به نسخه عربی نامه لئو به عمر که در آن هیچ حرفی از تحریف در میان نبود، موجه‌تر آن است که تألیف اصل یونانی نامه لئوند را مربوط به اواخر قرن دوم هجری (=هشتم میلادی) بدانیم و با توجه به پیشرفتگی مباحث مربوط به تحریف در این گزارش، باید گفت یا اصل یونانی هم در قرن نهم تألیف شده، یا اینکه مترجم ارمنی در اواخر قرن نهم پیچیدگی‌های زمان خود را نیز به متن اصلی افزوده و آن را فربه‌تر کرده است؛ چراکه به عنوان مثال، پرسش از چرایی نبود ذکری از بهشت و جهنم و رستاخیز در قرن دوم هجری (=هشتم میلادی) که هنوز هیچ ترجمه کاملی از تورات به عربی صورت نگرفته بوده،^۳ بسیار غیرمحمتمل به نظر می‌رسد.

1. Thomas, 379.

2. History of Ghevond.

3. See Keating, Sandra, "The Use and Translation of Scripture in the Apologetic Writings of Abu Ra'ta Al-Takriti", *The Bible in Arab Christianity*, p. 257.

در باره نامه‌نگاری میان عمر و لئو، دو نسخه خطی دیگر نیز وجود دارند که در بحث ما حایز اهمیت‌اند. این دو نسخه عبارت‌اند از متنی اسپانیولی به خط عربی با عنوان «نامه عمر بن عبدالعزیز به لئو» در ۱۷ برگ که در قرن شانزدهم میلادی استنساخ شده است. نسخه دیگر متنی عربی، شامل نامه یک مسلمان به یک مسیحی (بدون ذکر نام طرفین) در ده برگ است که به خط کوفی قرن سوم یا چهارمی نگاشته شده است. نخستین بار، گودل^۱ دریافت که این دو متن، ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند و چون سه صفحه پایانی نسخه اول با دو صفحه آغازین نسخه دوم انطباق دارد، احتمالاً هر دو ناظر به یک نامه هستند که به عمر بن عبدالعزیز نسبت داده شده است. با نامه بازسازی شده گودل معلوم شد که نامه مذکور در *تاریخ لووند* هم باید واکنشی به همین نامه باشد؛ چون مطالبشان نزدیکی بسیاری با هم دارد؛ حتی در مواردی، ارتباطاتی میان این نامه و نامه عربی لئو به عمر (نسخه سینای پیش‌گفته) وجود دارد. به این ترتیب، می‌توان همه این نامه‌ها را در ارتباط با یکدیگر دید و تاریخ تألیف آنها را نزدیک به یکدیگر دانست. تاریخ تألیف نسخه عربی به خط نسخ کوفی که مربوط به قرن نهم یا دهم می‌شود، نشان می‌دهد که متأخرترین تاریخ محتمل برای نگارش این نامه‌ها، باید اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم باشد و گودل، خود بر همین رأی است؛ اما برخی دیگر از محققان بر پایه شواهدی از متن معتقدند بهترین زمان محتمل برای تاریخ‌گذاری این متن، اواخر قرن هشتم میلادی است. نکته مهم برای تحقیق ما، این است که در این نامه هم بحث تحریف بایبل مطرح شده است.

بدین ترتیب، در نتیجه‌گیری از مجموع متون برجای مانده منتسب به لئو و سوم و عمر بن عبدالعزیز می‌توان چنین ترتیبی را پیشنهاد کرد: در قرن دوم/هشتم، معروف بوده که مکاتبه‌ای میان این دو حاکم مسلمان و مسیحی در باره موضوعات دینی صورت گرفته

1. Jean Marie Gaudeul.

است. پس از آن، هر از چندی کسی نمونه‌ای از مجادلات رایج در زمان خود را در قالب آن نامه‌نگاری مکتوب می‌کرده است. از مجموعه آثار برجای مانده از این ژانر خاص، کهن‌ترین متن احتمالاً نسخه سینا (نامه عربی لئو به عمر) است که در آن هیچ صحبتی از اتهام تحریف نیست و تاریخ نگارش آن، احتمالاً اواسط یا اواخر قرن دوم/هشتم (اوایل دوران عباسی) است. بعد از آن، نامه عربی عمر به لئو در اواخر قرن دوم/هشتم یا اوایل قرن سوم/نهم تألیف شده که در آن اتهام تحریف مطرح می‌شود. سپس، در واکنش به این نامه، نامه دیگری منسوب به لئو در تاریخ/لووند گزارش شده که احتمالاً اصل آن هم در اواخر قرن دوم/هشتم یا اوایل قرن سوم/نهم تألیف شده است؛ هرچند همچنان محتمل هست که در اواخر قرن سوم/نهم، مترجم ارمنی جزئیات جدیدی به مباحث پیشین افزوده باشد.

از نامه‌های منسوب به عمر بن عبدالعزیز و لئوی سوم که بگذریم، اسناد دیگری در دست است که اگر دعاوی آنها را واقعی بدانیم، حاکی از آن‌اند که در نخستین دهه‌های خلافت عباسیان، نشانه‌های کم‌رنگی از طرح اتهام تحریف پدیدار شده است. در سندی سریانی که دو نسخه کوتاه‌شده عربی هم از آن در دست است، تیموتئوس اول^۱ (۱۶۳-۲۰۷ق/۷۸۰-۸۲۳م) طی نامه‌ای به یکی از دوستانش خبر می‌دهد که خلیفه مهدی عباسی (د. ۱۶۹ق/۷۸۵م) سؤالاتی از او پرسیده و او بدان‌ها جواب داده است. این گفت‌وگو، طی دو روز و در سال ۱۶۶ق/۷۸۲ یا ۷۸۳م در بغداد صورت گرفته است.^۲ اگر آنچه در این نامه گزارش شده، واقعاً سؤالاتی باشد که خود مهدی عباسی از تیموتئوس اول پرسیده، باید این را قدیمی‌ترین سندی دانست که برای اولین بار اتهام تحریف در آن ظاهر می‌شود؛ زیرا پس از سؤالات مهدی در باره معنای «پاراکلیت» (فارقلیطا) در انجیل،

1. Timothy I.

2. Thomas, 522.

وقتی تیموتئوس می‌گوید: ما چگونه حقانیت پیامبر شما را بپذیریم، درحالی‌که وصفی از او در کتب ما نیامده است، مهدی پاسخ می‌دهد: بشارت‌های بسیاری در کتاب‌هایتان بوده که آنها را تحریف یا حذف کرده‌اید.^۱ عین این اتهام، یک بار دیگر در بحث از بشارت‌های نبوی در کتب پیشین مطرح می‌شود.^۲ طبق این گزارش، مهدی علاوه بر تطبیق دادن پاراکلیت (در انجیل یوحنا) بر پیامبر اسلام، به تثبیه ۱۸: ۱۸ و اشعیا ۲۱: ۶ - ۹ هم به عنوان بشارت نبوی استناد می‌کند.^۳

در مناظره دیگری که تیموتئوس با متکلمی مسلمان و آشنا با فلسفه ارسطویی^۴ دارد گزارش این هم در نامه‌ای سریانی به دست ما رسیده است، پس از استدلال‌های عقلی، متکلم مسلمان طلب ادله نقلی می‌کند و در اینجا تیموتئوس شواهدی از بائبل و قرآن ارائه می‌کند.^۵ این مطلب، بدان معناست که در زمان تیموتئوس هنوز متکلمان مسلمان، حتی آنان که عقل‌گرا و اهل فلسفه بودند، استناد مسیحیان به بائبل را می‌پذیرفته‌اند و این در تضاد با مخالفت مهدی عباسی با استناد تیموتئوس به بائبل است. ضمن آنکه این دو نامه، تنها متن‌های تیموتئوس نیستند که به عقاید اسلامی پرداخته‌اند؛ در نامه‌های دیگر تیموتئوس هم (از مجموع ۵۹ نامه برجای‌مانده از او) اشاراتی به عقاید اسلامی می‌شود^۶ که البته هیچ‌کدام به مسئله تحریف ربط پیدا نمی‌کنند.

1. See Mingana, A. 'The Apology of Timothy the Patriarch before the Caliph Mahdi', pp. 1-162, p. 35.

2. See Mingana, 55.

3. Thomas, 523.

4. Ibid, 520.

5. Ibid, 522.

6. Griffith, S.H., 'The Syriac letters of Patriarch Timothy I and the birth of Christian kalām in the Mu'tazilite milieu of Baghdad and Basrah in early Islamic times', pp. 103-32, p. 104.

به این ترتیب، باید به طرح اتهام تحریف در دوره مهدی عباسی با دیده تردید نگریست. حتی مینگانا^۱ (د. ۱۹۳۷م) که خود نخستین مصحح و مترجم مناظره تیموتئوس و مهدی عباسی است، از اینکه در متنی با چنین قدمتی شاهد طرح این اتهام هستیم، ابراز شگفتی می‌کند.^۲ در واقع، از ویژگی‌های مناظره تیموتئوس و مهدی این است که یکی از منابع و مبانی مورد اتفاق هر دو طرف، کتاب‌های آسمانی (شامل: تورات، انجیل و قرآن) هستند^۳ و در تمام این مناظره طولانی و پُرارجاع به بایبل، تنها در یک مورد مهدی اتهام تحریف انجیل را مطرح می‌کند و آن هم بحث بشارت‌های نبوی است. این برخلاف مجادلات رایج از عصر مأمون به بعد است که مسیحیان از استناد به بایبل پرهیز می‌کنند؛ چون طرف مقابل، این قبیل استنادها را از اساس قبول ندارد (ن.ک: ادامه). بنابراین، اگر بخواهیم اصالت این مناظره و طرح اتهام تحریف توسط مهدی عباسی را بپذیریم - که البته با توجه به قراین آینده مشکل به نظر می‌رسد - آن‌گاه باید گفت این، نخستین مورد طرح چنین اتهامی از جانب مسلمانان است که آن هم محدود به بحث بشارت‌های نبوی است.

مؤید دیگر از مطرح‌نبودن بحث تحریف در دوران خلافت مهدی عباسی، متن دیگری است که تقریباً هم‌زمان با نگارش نامه تیموتئوس اوّل در باره مناظراتش با مهدی و متکلم مسلمان به دست ما رسیده است. این رساله مدافعه‌گرانه عربی، توسط عالمی مسیحی نگاشته شده که طبق آنچه در متن آمده، تاریخ نگارش آن را سال ۱۳۸ق/۷۵۵م (گریفیت) یا به احتمال قوی تر ۱۷۲ق/۷۸۸م (سوانسون) دانسته‌اند.^۴ این رساله با عنوان

۱. آلفونس مینگانا (Alphonse Mingana)، سریانی‌شناس سرشناس عراقی، از مسیحیان کلدانی که بیشتر به سبب گردآوری مجموعه مینگانا در بیرمینگام انگلستان مشهور است.

2. Mingana, 8.

3. Ibid, 5.

4. Thomas, 331; Hoyland, 503.

«فی تثلیث الله الواحد» شناخته می‌شود؛ هرچند گستره مباحث مطرح در آن، محدود به این موضوع خاص نیست.^۱ نویسنده این رساله، معلوم نیست؛ اما از قراین حدس زده‌اند که کشیش یا راهبی ملکانی، ساکن در یکی از صومعه‌های فلسطین بوده باشد.^۲ از نکات قابل توجه در باره روش بحث این نویسنده، استفاده فراوان او از ادله نقلی، شامل استشهادهای وافر بابیلی و قرآنی است.^۳ او از «التوراة»، «الانبياء»، «الزبور» و «الانجيل» به همراه قرآن نام می‌برد؛^۴ مثل جایی که می‌گوید:

پس، چه چیز روشن‌تر از این، وقتی در تورات و کتب انبیاء و زبور و انجیل

آن را می‌یابیم و شما هم آن را در قرآن می‌یابید.^۵

و یا آنجا که گفته است:

و خدا همه اینها را در کتب روشن ساخته است. پس، هرکه با آن مخالفت کند،

برحق نیست.^۶

1. Thomas, 330-1.

2. Ibid, 330.

3. Hoyland, 503.

4. Thomas, 331.

5. «فماذا ابين من هذه وانور حين نجد في التوراة والانبياء والزبور والانجيل وانتم تجدونه في القرآن.» Gibson, Margaret Dunlop, *An Arabic Version of the Acts of the Apostels and the Seven Catholic Epistles from an Eighth of Ninth Century MS. In the Convent of St. Catharine on Mount Sinai, with a Treatise On the Triune Nature of God with Translation, from the same Codex*, London: C. J. Clay and Sons, Cambridge University Press Warehouse, 1899, p. 77.

6. «والله قد بين في الكتب كلها: ان الامر على ذلك في الهدى ودين الحق فمن خالف على هذا فليس على شيء.» (Ibid, 78)

بخش سوم این رساله که طولانی‌ترین بخش نیز هست، شامل ۳۴ شاهد از عهد قدیم در تأیید عیسی مسیح است.^۱ این رساله طولانی که در نسخه چاپ شده، حدود ۳۰ صفحه را دربرمی‌گیرد، با وجود آنکه آکنده از استشهادهای باایلی و قرآنی در اثبات عقاید مسیحی است، نه تنها هیچ اشاره‌ای به اتهام تحریف ندارد، بلکه نویسنده آن، حتی هیچ تلاشی هم برای موجه‌سازی عملش در استشهاد به تورات و انجیل و انبیاء و زبور در محاجه با مسلمانان ندارد. این، بدان معناست که این نویسنده مسیحی، با وجود آشنایی بسیار نزدیکش با عقاید اسلامی و مخصوصاً آیات قرآنی، چیزی از اتهام تحریف نشنیده تا مجبور شود تنها به قرآن استناد کند، یا به‌گونه‌ای تلاش کند استشهاد به کتب پیشین را نیز موجه جلوه دهد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت تا سال ۱۷۲ق/۷۸۸م (یعنی سه سال پس از مرگ مهدی عباسی)، هنوز اتهام تحریف بایبل مطرح نبوده است.

وضعیتی بسیار شبیه به رساله «فی تثلیث الله الواحد» را پایپروس عربی دیگری دارد که تقریباً هم‌زمان با همین رساله نوشته شده است. این متن که با نام PSR438 شناخته می‌شود، احتمالاً متعلق به اواسط یا اواخر قرن دوم/هشتم است که آن هم مثل «فی تثلیث الله الواحد»، متکی به استشهادهای باایلی و قرآنی است.^۲ مشابه همین وضعیت را در «مسائل وأجوبة عقلية وإلهية» می‌بینیم که از لحاظ تاریخ نگارش و سبک استدلال، مشابه همان دو متن بالاست.^۳ به دلیل وجود چنین اسنادی از دوران خلافت مهدی است که پذیرش طرح این اتهام در زمان او مشکل به نظر می‌رسد. به‌خصوص اینکه خواهیم دید حتی پس از مهدی عباسی، در دوره هارون الرشید هم این اتهام مطرح نبوده است.

1. Thomas, 331.

2. See Thomas, 386-7; Hoyland, 504.

3. See Hoyland, 504-5.

سند مهم برجای مانده از دوران خلافت هارون الرشید که برای بحث ما بسیار تعیین کننده است، نامه‌ای است که ابن‌اللیث^۱ به فرمان هارون الرشید (حک. ۱۷۰-۱۹۳ ق/۷۸۶-۸۰۹ م) خطاب به کنستانتین^۲ امپراطور روم (حک. ۱۷۴-۱۸۱ ق/۷۹۷-۷۹۰ م) نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. تاریخ نگارش این نامه را ۱۸۰ ق/۷۹۶ م دانسته‌اند.^۳ این نامه از طریق ابن‌ابی‌طاهر طیفور (د. ۲۸۰ ق/۸۹۳ م) به دست ما رسیده که آن را در جلد ۱۲ از کتاب *المنثور والمنظوم* خود نقل کرده و کسی از محققان جدید در باره اصالت آن تردید نکرده است.^۴ به دلیل همین وضعیت مشخص متن از لحاظ تاریخی، آن را نقطه‌ای قابل اتکا برای تاریخ‌گذاری مباحث جدلی میان مسلمانان و مسیحیان دانسته‌اند.^۵ بنابراین، وجود یا عدم اتهام تحریف در این نامه، برای بحث ما بسیار حایز اهمیت است.

ابن‌اللیث در این نامه برای دعوت کنستانتین به اسلام، به سراغ بحث از ادله نبوت پیامبر اسلام می‌رود و به مناسبت، بحث بشارت‌های بائبلی را پیش می‌کشد.^۶ این استشهادهای بائبلی را نخستین فهرست اسلامی از بشارت‌های نبوی دانسته‌اند.^۷ این استناد به بائبل، شاهی احتمالی است که نشان می‌دهد در زمان نگارش این نامه هنوز مسلمانان به وثاقت بائبل اعتقاد داشته‌اند. اما مهم‌تر از این شاهد احتمالی، پیش‌کشیدن

۱. ابوالربیع محمد بن‌اللیث الخطیب، به عنوان «فقیه»، «متکلم»، «کاتب» و «بلیغ» معرفی شده است. گرایش او به ایرانیان، دشمنی عده‌ای از اعراب را برانگیخته بود.

2. Constantine VI.

3. Thomas, 349.

4. Ibid.

5. Ibid, 351.

۶. ابوالربیع، رساله ابی‌الربیع محمد بن‌اللیث من هارون الرشید إلى قسطنطین ملک الروم، تحقیق و تقدیم: خالد محمد عبده، الجیزه: مکتبة النافذة، ۲۰۰۶، ص ۴۰ به بعد.

7. Ibid.

بحث تحریف معنوی است. ابن الیث مسیحیان را متهم می‌کند که به ورطه تفسیرهای نادرست از متون مقدس خود افتاده‌اند و تفسیرهای غلط رهبرانشان را کورکورانه پذیرفته‌اند.^۱ به نظر می‌رسد اگر در این زمان اتهام تحریف لفظی مطرح یا رایج شده بود، باید در این نامه رسمی حکومتی - که علی‌القاعده حاوی آخرین دستاوردهای جدلی مسلمانان است - بازتاب می‌یافت.

حتی به نظر می‌رسد ابن الیث در جایی از این نامه اساساً امکان تحریف کتب آسمانی را منتفی قلمداد می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:

و امیر المؤمنین [هارون] می‌داند که کتب خدای عزوجل محفوظ هستند و حجج او مخزون‌اند؛ بر اثر گذر زمان در آنها زیادتى رخ نمی‌دهد و با گذشت روزگاران چیزی از آنها کم نمی‌شود. این موضوع، در انجیل پس از عیسی هم ثبت شده است.^۲

در این جا نویسنده مسلمان در حال دفع شبهه تحریف قرآن، با منتفی دانستن امکان تحریف کتب آسمانی است؛ چنان که در ادامه برای نفی قدرت منافقین در اضافه کردن چیزی به قرآن می‌گوید:

به خدا سوگند! اگر یهودیان قدرت آن را داشتند که در انجیل چیزی بیفزایند، قطعاً کتابتان را فاسد می‌کردند و دینتان را دگرگون می‌ساختند و همین طور، اگر خدا به منافقان قدرت آن را داده بود که در کتابش (قرآن) چیزی بیفزایند، هر آینه دین ما را دگرگون و حال را ما را غیر از اینکه هست، گردانده بودند.^۳

1. Ibid, 350.

۲. «ولقد علم أمير المؤمنين أن كتب الله عزوجل محفوظة، وأن حججه مخزونة، لا يزداد فيها على تقادم عهد، ولا ينتقص منها على تقارب دهر، وأن ذلك ثبت في الإنجيل من بعد عيسى عليه السلام.» (ابوالربيع، پیشین، ص ۴۳. نیز ن.ک: همان، ص ۳۹)

۳. «وايم الله أن لو قدرت اليهود على الزيادة في الإنجيل لأفسدوا كتابكم وغيروا دينكم، ولو جعل الله المنافقين على الزيادة في كتابه قادرين لبدلوا ديننا وغيروا حالنا.» (همان، ص ۴۴)

باز هم نویسنده، زمانی که می‌خواهد بشارات نبوی را در بائبل فهرست کند، می‌گوید:
و امیرالمؤمنین از نشانه‌های نبی ﷺ در تورات و انجیل، آنچه ان شاء الله کفایت
کند، برای تو ذکر خواهد کرد؛ زیرا کتب خدای عزوجل محفوظ هستند و حجج او
در قید نگهبانی‌اند؛ نه چیزی بدانها افزوده می‌شود و نه چیزی از آنها کم می‌شود...
اما یهودیان و مسیحیان به سبب تحریف تفسیر کلام و گرداندن تفسیر کتاب‌ها گمراه
شدند.^۱

با توجه به متن بالا، جای هیچ‌گونه شکی باقی نمی‌ماند که نویسنده فقط معتقد به
تحریف معنوی است و امکان تحریف لفظی را اساساً مردود می‌داند. نکته جالب اینکه در
استشهادهای بائبلی ابن‌اللیث، منقولاتی از تورات، زبور، انبیاء و انجیل دیده می‌شود^۲ که
نشان می‌دهد نفی امکان تحریف، محدود به تورات نیست. با وجود چنین سندی که
باصراحت راهیابی هرگونه تحریف به کتب خداوند را رد می‌کند، پذیرش آنکه حدود دو
دهه قبل از آن، اتهام تحریف بائبل توسط مهدی عباسی مطرح شده باشد، بسیار دشوار به
نظر می‌رسد.

۳. دوران همهمه

در گذر از قرن دوم/هشتم و با ورود به قرن سوم/نهم به یک‌باره با فضایی متفاوت مواجه
می‌شویم و زمزمه‌ها در باره تحریف بائبل تبدیل به همهمه می‌شود. نهضت ترجمه‌ای که
در دوران هارون‌الرشید بسیار رونق گرفته بود، نخستین آثار عملی خود در عرصه اندیشه را

۱. «وسیدکر لک امیر المؤمنین من علامات النبی صلی الله علیه وسلم فی التوراة والإنجیل ما یکتفی به إن شاء الله وبالیسر منه، لأن کتب الله عزوجل محفوظة، وحججه محروسة، لا یزاد فیها ولا ینقص منها، وإذا وجدت فیها کلمة تدلک علی حق وتهدیک إلى رشد، فلست واجداً آخری تصدک عنه وتشکک فیہ، إذا تلی ذلک بالحق ووضع علی الصدق، ولكن ضلت اليهود والنصارى بتحریف تأویل الکلام وتصریف تفسیر الکتب وأمیر المؤمنین یسأل الله العصمة والتوفیق.» (همان، ص ۵۱ - ۵۲)

۲. همان، ص ۵۲ - ۵۵.

در دوره مأمون نشان می‌دهد. برخلاف دربار مهدی و هارون الرشید که از آنها جز به‌ندرت صدایی حاکی از تحریف بابیل شنیده نمی‌شد، چنان‌که خواهیم دید، در دربار مأمون بارها این انگاره مطرح می‌شود. از شاخص‌ترین ویژگی‌های قابل مشاهده در مجادلات بین‌الدیانی این دوره، کم‌رنگ‌شدن یا حتی کنار رفتن استشهادهای نقلی و جایگزین شدن آنها با استدلال‌های عقلی است. استدلال‌های منطقی در این دوران، چنان قوت می‌یابند که حتی می‌توانند وثاقت کتب مقدس (اعم از بابیل و قرآن) را زیر سؤال ببرند و طرف مقابل را وادار کنند تنها بر اساس عقل و منطق سخن بگویند. به این ترتیب، بخشی از استدلال‌های جدلیان این قرن، به دفاع عقلانی از وثاقت کتب مقدس خودشان اختصاص می‌یابد تا پس از آن، بتوانند در مواقع لزوم به این کتاب‌ها استناد کنند. به این سبب، این دوران را «دوران همهمه» می‌نامیم؛ زیرا در این دوره، به‌روشنی شاهد طرح انگاره تحریف هستیم؛ تا جایی که باعث می‌شود دلیل نقلی به حاشیه برود. با این حال، خواهیم دید هنوز این انگاره چنان فراگیر نشده که همه بدان قائل باشند. از این‌رو، در این دوره نمی‌توان یک دیدگاه خاص را در این زمینه، دیدگاه غالب دانست؛ بلکه در فضایی پُرهمهمه صداهای مختلفی از اعتقاد به عدم تحریف، تا تحریف معنوی و نهایتاً احتمال وقوع تحریف لفظی، از طرف عالمان مسلمان به گوش می‌رسد.

مهم‌ترین جدلی مسیحی فعال در نیمه اول قرن سوم/نهم، تئودور ابوقره^۱ (د. احتمالاً پس از ۲۰۱ق/۸۱۶م) است که رساله‌های بسیار زیادی از او در دفاع از آموزه‌های مختلف مسیحی بر جای مانده است. در این نوشته‌ها او از موضوعات متنوعی چون: خداشناسی و دین حق، جبر و اختیار، تثلیث، مرگ مسیح و طبیعت بشری او، نجات‌شناسی، معجزات، رضایت مسیح به تصلیب، پاسخ به پرسش‌های پیشرفته مسلمانان در باره مسیح‌شناسی، مخلوق بودن کلمه، چندهمسری، مسئله شر، بهشت و زندگی ابدی، مصائب مسیح و

1. Thodore Abū Qurra.

تکریم صلیب، در رساله‌های مستقل بحث می‌کند.^۱ نکته جالب این است که ابوقره در هیچ‌یک از این رساله‌ها، درگیر دفاع از وثاقت بائبل و رد اتهام تحریف نمی‌شود. تنها جایی که در باره وثاقت بائبل صحبت می‌کند، در رساله‌ای ضد یهودی است که در آن می‌گوید: حقانیت یهودیت، از راه عقل قابل اثبات نیست و تنها دلیل اینکه مسیحیان عهد قدیم را هم قبول دارند، مهر تأیید مسیح بر آموزه‌های موسی و تورات است.^۲ این، بدان معناست که ابوقره که در زمان هارون‌الرشید و در مرکز خلافت عباسی می‌زیسته، هنوز چنان درگیر پاسخ به اتهام تحریف نبوده که در میان این همه رساله که به موضوعات ریز و درشت مسیحیت و اشکالات اسلامی بر آنها پرداخته، رساله‌ای را هم به پاسخ به اتهام تحریف اختصاص دهد.

تنها موردی که اتهام تحریف در آثار او به چشم می‌خورد، ضمن مناظره‌ای است که او در مجلس مأمون با تعداد زیادی از متکلمان مسلمان دارد و در بیشتر موارد، استدلال‌های خود را با استناد به بائبل قوت می‌بخشد. جالب این است که هیچ‌یک از مخاطبان مسلمان، به جز یک نفر، سخن او را به دلیل استناد به بائبل رد نمی‌کند.

در جایی از این مناظره، ابوقره مخاطب مسلمان (محمدبن عبدالله) را چنان خطاب قرار می‌دهد که گویی اعتقاد به حقانیت کتب مقدس مسیحیان، ضروری دین اوست:

هرآینه مسیحیان را پایبند به آنچه بر ایشان از پروردگارشان نازل شده، می‌یابی. پس، چگونه می‌گویی که ما مشرکیم؛ درحالی که ما آنچه را از زبور و انجیل بر ما نازل شده، پذیرفته‌ایم و ما [در این زمینه،] بر شما تقدم داریم و پیامبرتان ما را به حق و حکمت رهنمون ساخته و گفته است: «ما نازل کردیم قرآن را چون نور و هدی و تحقیق‌بخش کتب پیش از خودش، تورات و زبور و

1. See Thomas, 448-91.

2. Ibid, 461.

انجیل. چگونه است که قرآن برای اثبات حقانیت آنها نازل شده و تو می خواهی آن را باطل سازی؟ و کتابت به نفع آنها شهادت می دهد؛ اما تو کتاب خودت را انکار می کنی و پیامبرت را تکذیب می کنی و با قرآنت سرستیز داری و آنچه را به ما نسبت داده، باطل می سازی؟^۱

در جای دیگر، مردی از بنی هاشم را به دلیل آنکه سخنانش مخالف «زبور و قرآن و انجیل» است، با لحنی تند شماتت می کند:
اقرار می کنی که خدا را کلمه ای و روحی است و آن، همان است که ملائکه را به نام هایشان خواند و داود نبی او را «رب» و «ولد» می نامد و تو این مطلب زبوری، قرآنی و انجیلی را انکار می کنی و سخن خدا را به سبب قساوت قلبت، رد می کنی...^۲

شبیبه این برخورد را با حسن بن لوی فارسی نیز دارد.^۳

چنین به نظر می رسد که در این مناظره، هیچ یک از مسلمانان تردیدی در وثاقت بایبل ندارند؛ اما سرانجام یک عراقی در اعتراض به استدلال های ابوقره می گوید:
برهان تو، از سخنی افکنده است. ابوقره گفت: چگونه؟ عراقی گفت: زیرا تو

۱. «لتجدن النصارى محکمين بما أنزل عليهم من ربهم فكيف تقول انت إنا مشرکين وقد قبلنا ما أنزل علينا من الزبور والإنجيل ونحن أقدم منكم ونبيكم يهد لنا بالحق وبالْحكمة ويقول إنا أنزلنا القرآن نورا وهدى تحقيفا لما بين يديه من التوراة والزبور والإنجيل وإنه نزل بتحقيق وأنت تبطله و کتابک يشهد وأنت تنکر کتابک وتکذب نبيک وتجحد قرآنک وتبطل ما قد نسبنا إليه.» (ابوقره، مجادله ابی قره مع المتکلمين المسلمين في مجلس الخليفة المأمون، ص ۷۴)

۲. «تقر أن للرحمن كلمة وروح وهي التي نادى الملائكة بأسمائها وداؤود النبي بسميها ربا وولدا وأنت تنکر ذلك من الزبور والقرآن والإنجيل وتجحد كلمة الله لقساوة قلبک وتغالظ نفسك بتوهمک أنك على يقين وتجهل على الله حيث تقيس روحه المحيية الحالة في جسم آدمي الذي اتخذ من مريم ابنة آدم بمن خلق بكلمة الله و بروحه نشأ وتجعل لروحه ولكلمته نظيرا و شكلا.» (همان، ص ۸۳)

۳. همان، ص ۸۹.

تحریف کردی. ابوقره گفت: سبحان الله العظیم! من این سخن را از کتاب خودتان نقل کردم!^۱

از استناد «تحریف» به شخص ابوقره چنین برمی آید که منظور مرد عرب، تحریف معنوی بوده است؛ اما ابوقره در واکنش به این سخن، به صراحت اتهام تحریف لفظی را متوجه کتاب مسلمانان می کند:

و اگر حق را به یقین می شناختی، می دانستی که آنچه تحریف شده، کتاب توست.

سپس، در ادامه با لحنی تحقیرآمیز در باره عدم شباهت دو سوره کوثر و تبت به وحی های آسمانی سخن می گوید.^۲

در مجموع، از سخنانی که در این قسمت از مناظره میان ابوقره و مرد عراقی ردوبدل می شود، نمی توان با قطعیت نتیجه گرفت که ایده تحریف لفظی بائبل، در ذهن متکلم مسلمان بوده است؛ هرچند ابوقره از این فرصت برای طرح ادعای تحریف لفظی قرآن استفاده می کند.

ابوقره در رساله ای یونانی هم خبر می دهد که یک بار، مسلمانان به ابوقره گفته است:

برای من از اشعیاء و متی، دلیل نیاور که اینها برای من اعتباری ندارند؛ بلکه

۱. «إنما حجتک فیما أرى من قول ملقوط. قال أبوقرة: کیف ذلک؟ قال له العراقی: لأنک حرّفت. قال أبوقرة: من کتابکم أتیت ذلک یا مسلم سبحان الله العظیم!» (همان، ص ۱۰۳)

۲. «...و إن علمت الحق الیقین لعلمت أن کتابک هو الذی حرّفت. قال العراقی کیف ذلک یا أبا قرّة؟ سوف تعلم ذلک إن شاء الله تعالی. أخبرنی یا مسلم حیث تقول الکذب علی ربک إنه قال إنا أعطیناک الکوثر. فصلی [کذا] لربک وانحر إن شأنک [کذا] هو الأبتیر. أخبرنی یا مسلم من هو هذا العدو الأبتیر؟ و حیث یقول أيضا تبتّ یدأ أبی لهب وتبتّ [کذا] ما أغنا [کذا] عنه وما له [کذا] وما کسب وامرأته حمالة الحطب فی رجلها [کذا] حبل من مسد. وهذا شیء ما یشبه الوحی ولا التنزیل ولا یرصدق أن رسولک قال شیئا من هذا. بل قال إنی أنزلت القرآن مصدقا لما جاء فی الإنجیل والتوراة.» (همان، ص ۱۰۳ - ۱۰۴)

دلیل محکمه پسند بیاور.^۱

به هر حال، با وجود همه اختلاف نظرهایی که در باره تاریخ این متن هست، اگر هم آن را واقعاً مربوط به زمان مأمون بدانیم و تمام گزارش را تمام و کمال بپذیریم، نتیجه آن می شود که در عصر مأمون، بیشتر متکلمان مسلمان استناد به تورات و انجیل و زبور و کتب انبیاء را می پذیرفته اند؛ اما استثنائاً کسانی هم بوده اند که از تحریف (احتمالاً معنوی) انجیل سخن می گفته اند. با توجه به مطالبی که در ادامه خواهد آمد، می توان احتمال داد که منظور از مرد عراقی در متن بالا، ابوالهذیل علاف^۲ (د. ۲۵۳ق) باشد که پیش از عزیمت به بغداد، مدتی در بصره اقامت گزیده بود و در آنجا احتمالاً بحث هایی میان او و عمار بصری ردوبدل شده که نهایتاً بحث را به تحریف قرآن و بائبل کشانده است. (ن.ک:

(ادامه)

گذشته از مناظره ابوقره، متن مسیحی دیگری نیز در دست است که آن نیز مدعی است مناظره ای مکتوب میان یک عالم مسیحی با نام مستعار «عبدال مسیح کندی» و یک عالم مسلمان از بنی هاشم را گزارش می کند. در باره تاریخ تألیف این متن، تاریخ های مختلفی از قرن دهم میلادی تا قرن پانزدهم میلادی (چهارم تا نهم هجری) پیشنهاد شده است؛ ولی بیشتر محققان بر اساس اطلاعات درون متنی، همان دوره خلافت مأمون را پیشنهاد می کنند؛^۳ اما نکته درخور توجه، آن است که در نامه نویسنده مسلمان، نه تنها

1. Griffith, S.H., 'Arguing from scripture. The Bible in the Christian/Muslim encounter in the Middle Ages', p. 34, citing from: *Opsuculum 24, PG*, vol. 97, col. 1556B.

۲. ابوالهذیل علاف، از بزرگ ترین سران معتزله در قرن سوم هجری قمری است. در باره قدرت او در مناظرات کلامی، مخصوصاً در مجالس مأمون، سخنانی در حد مبالغه گفته شده است.

3. Thomas, 587.

صحتی از تحریف بائبل نیست، بلکه سراسر کلام او توأم با احترام و تأیید است. با این حال، نویسندگان مسیحی در جایی می‌نویسند:

از تحریف سخن گفتی و استدلال کردی که ما سخنان را از جایگاهشان تحریف کرده‌ایم و کتاب را برگردانده‌ایم و گویی این سخن را پناهگاهی ساخته‌ای تا در ورای آن پنهان شوی...^۱

بنابراین، می‌توان حدس زد که نامه نویسندگان مسیحی در طول تاریخ، دستخوش ویرایش و اضافاتی شده و به مقتضای ایرادهای جدید اسلامی، پاسخ‌هایی جدید به متن آن افزوده شده است. پس، به نظر می‌رسد محتاطانه‌تر آن است که بگوییم نویسندگان مسلمان در عصر مأمون، هنوز به انگاره تحریف نرسیده بوده است؛ اما نویسندگان یا ویرایش‌گری مسیحی در قرن سوم/نهم یا بعد از آن، پاسخ‌هایی به شبهه متأخر تحریف را بدان افزوده است.

دیگر عالم مسیحی قابل توجه در عصر مأمون، ایوب ادسه‌ای^۲ (د. پس از ۲۱۷ق/۸۳۲م) است که به جهت تبحر در فلسفه، فیزیک و ترجمه شهرت دارد.^۳ او در یکی از رسائلش که به زبان سریانی و در باره طبیعت دوگانه مسیح نگاشته، می‌گوید:

غیرمؤمنان، استناد به کتب را نمی‌پذیرند.^۴

۱. «قد ذكرت التحريف في هذا الموضع واحتججت علينا بأننا حرفنا الكلم عن مواضعه وبدلنا الكتاب وكأن هذا القول جعلته كهفا لك تستتر به...» (رسالة عبدالله بن اسمعيل الهاشمي إلى عبدالمسيح بن اسحق الكندي يدعو به إلى الاسلام ورسالة عبدالمسيح إلى الهاشمي يرد بها عليه ويدوعه إلى النصرانية، ص ۱۳۸)

2. Job of Edessa.

3. Thomas, 502.

4. Ibid, 504.

نمی‌توان با قطعیت گفت که منظور از غیرمؤمنان در این جمله، مسلمانان هستند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه مخاطب برخی رساله‌های ایوب، دهریه^۱ بوده‌اند^۲ و اینکه ایوب در برخی رسائلش که در پاسخ به مسلمانان نوشته، استنادات بایبلی هم دارد.^۳ بنابراین، می‌توان چنین فرض کرد که در زمان ایوب، قطعاً «دهریه» استناد به بایبل را نمی‌پذیرفته‌اند و مسلمانان احتمالاً در این زمینه چون و چرا نمی‌کرده‌اند؛ هرچند میزان استناد ایوب به بایبل، حتی در مقابل مسلمانان هم آن‌قدر زیاد نیست که بگوییم او در این زمینه دست خود را باز می‌دیده است. نکته دیگری که از این سخن ایوب برمی‌آید، غلبه تدریجی عقل بر نقل در استدلال‌هاست که با توجه به اینکه نهضت ترجمه در آن زمان به اوج خود رسیده بوده و آشنایی با منطق و فلسفه یونانی، به امری رایج در فضای علمی آن روزگار تبدیل شده بوده، امری طبیعی به نظر می‌رسد. از این زمان به بعد، کم‌کم شاهد رشد تدریجی استدلال‌های عقلی و افول استشهادهای نقلی خواهیم بود.

اما شاید مهم‌ترین شخصیت مسیحی این دوره، ابورائطه تکریتی (ح. ۲۱۵ق/۸۳۰م) باشد که خوشبختانه بسیاری از آثارش به دست ما رسیده‌اند. دفاعیات او را از کهن‌ترین نوشته‌های عربی مسیحی دانسته‌اند که نویسنده و تاریخ نگارش آنها با قطعیت معلوم شده است.^۴ او در پایان یکی از رسائل مهمش، یعنی رساله نخست در باره تثلیث مقدس، به اتهام اسلامی تحریف بایبل اشاره می‌کند که او را مجبور کرده از دلایل عقلی استفاده کند.^۵ تاریخ نگارش این رساله را بین سال‌های ۲۰۰-۲۱۳ق/۸۱۵-۸۲۸م دانسته‌اند. اگر واقعاً چنین باشد، تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که در آغاز قرن سوم هجری، دیگر اتهام

۱. دهریه، عنوانی است که معمولاً برای اشاره به منکران خدا و قیامت به کار می‌رود.

2. Ibid, 505.

3. Ibid, 506.

4. Keating, Sandra, "Refuting the Charge of *Tahrif*: Abū Rà'ita (d. ca. 835) and his 'First Risàla on the Holy Trinity'", p. 46.

5. Ibid, 47; Keating, Sandra, *Defending the 'People of Truth' in the Early Islamic Period*, p. 157.

تحریف چنان جدی شده بوده که عالمی مسیحی را مجبور به چنین واکنش جدی‌ای بکند؛ تا جایی که او را دارای «حساسیتی ویژه نسبت به اتهام تحریف» توصیف کرده‌اند.^۱ او در مقابل اتهام تحریف، ساختار دفاعیات خود را مبتنی بر استدلال‌های فلسفی کرد؛ اما از دلایل نقلی‌ای هم که تناقضی با قرآن نداشتند، بهره برد.^۲ این، بدان معناست که اتهام تحریف در این دوران، محدود به مواضعی از بائبل بوده که با مضامین قرآنی تناقض داشته‌اند.

آخرین شخصیتی که به عنوان نماینده دوران تولد ایده تحریف به او می‌پردازیم، عمار بصری (د. احتمالاً میانه‌های قرن سوم/نهم) است که جز به واسطه متنی منسوب به او و نیز جمله‌ای در الفهرست ابن ندیم، احتمالاً در باره او چیزی نمی‌دانیم. ابن ندیم در فهرست می‌گوید:

ابوالهذیل علاف، کتابی ضدّ عمار مسیحی نوشته است که محققان حدس

می‌زنند منظور همین عمار بصری باشد.^۳

بر پایه این شواهد، حدس می‌زنند عمار در نیمه اول قرن نهم میلادی می‌زیسته است. آنچه از او باقی مانده، کتابی با عنوان *الأسئلة والأجوبة* است. میشل هایک^۴ بر اساس برخی شواهد درون‌متنی و با این فرض که نوشته ابوالهذیل علاف در ردّ این کتاب بوده، تاریخ تألیف آن را بین سال‌های ۱۹۸-۲۰۳ق/۸۱۳-۸۱۸م و خطاب به مأمون می‌داند؛ با این حال، بیومانت^۵ معتقد است احتمال اینکه تاریخ تألیف این کتاب نزدیک به ۲۲۳ق/۸۳۸م باشد، بیشتر است.^۶ این کتاب، دفاعیه‌ای از عقاید مسیحی در پاسخ به اشکالات مسلمانان است

1. Thomas, 574.

2. Keating, "Refuting the Charge of *Tahrif*", 48.

3. Thomas, 604.

4. Michel Hayek.

5. Mark Beaumont.

6. Ibid, 606.

که در چهار بخش نگاشته شده است: ۲۸ پرسش در باره خدا و جهان؛ ۱۴ پرسش در باره وثاقت اناجیل مسیحی؛ ۹ پرسش راجع به تثلیث؛ و ۵۱ پرسش راجع به تجسد.^۱ از زمان طرح اولین زمزمه‌های تحریف تا زمانی که عمار دست به نگارش این کتاب زده، می‌توان این کتاب را نماینده زمانی دانست که اتهام تحریف بائبل به اوج خود رسیده بوده است؛ چنان که گفته‌اند:

این کتاب، بیشترین میزان دفاع از وثاقت بائبل را از میان نوشته‌های مسیحی عربی قرن نهمی دارد و این، نشان می‌دهد که مسیحیان در این دوره، توسط عده‌ای از مسلمانان متهم به تحریف متون اناجیل‌شان شده بودند و این اتهام‌ها، دیگر محدود به تحریف معنوی نمی‌شد.^۲

اما نکته بسیار قابل توجه آنکه از ۱۴ مسئله‌ای که در فصل دوم کتاب در باره وثاقت اناجیل مطرح شده، هیچ‌کدام راجع به مسئله تحریف اناجیل، آن‌گونه که ما می‌شناسیم، نیست؛ تنها در قسمت پایانی از پاسخ عمار به پرسش چهاردهم، برای دفع دخل مقدر خود، عمار بحث را به مسئله تحریف می‌کشاند و می‌گوید: به هر دلیلی، مسلمانان دم از محرف بودن انجیل بزنند، مسیحیان به طریق اولی می‌توانند بدان دلیل، قرآن را محرف بدانند.^۳

هرچند همه پرسش‌های مطرح در این کتاب، فرضی و جوشیده از قلم خود عمار هستند، نه سوالاتی که واقعاً یک طرف مسلمان مطرح کرده باشد، اما می‌توان حدس زد که بازتاب‌دهنده فضای فکری روزگار عمار باشند؛ مخصوصاً در بصره که فضا کاملاً

۱. ن.ک: البصری، عمار، کتاب البرهان و کتاب الأسئلة والأجوبة، تقدیم و تحقیق: می‌شال الحایک، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۷.

2. Ibid, 605.

۳. البصری، پیشین، ص ۱۴۶.

رنگ‌وبوی فلسفی گرفته بود، عجیب نیست که عمار مطالب خود را این‌گونه به ترتیب منطقی مطرح می‌کند و در پاسخ‌ها هم صرفاً با تکیه بر سبر و تقسیم‌های منطقی می‌کوشد حالات مختلف را مطرح و هر کدام را به روش خود رد کند.^۱ به نظر می‌رسد می‌توان حتی سوالات آخر هر فصل را دفع دخل مقدری دانست که در سلسله بحث ممکن است مطرح شوند و عمار می‌خواهد پیشاپیش به آنها پاسخ دهد. اگر چنین باشد، باید گفت بنابراین طرح اتهام تحریف کتب مقدس، نخستین بار از جانب عمار بوده و او با کشاندن دامنه این بحث به قرآن، حساسیت مسلمانان را برانگیخته است. بعید نیست ردیه ابوالهذیل علاف بر عمار بصری، مشتمل بر واکنشی به این اتهام بوده باشد و بعدها در عزیمت ابوالهذیل از بصره به بغداد، او این مباحث جدید را با خود به آنجا کشانده باشد و از آنجا این اتهام از جانب دو طرف بسط داده شده باشد؛ چنان‌که ممکن است مخاطب عراقی ابوقره در مناظره فوق‌الذکر که به‌صراحت از تحریف بایبل سخن گفت، همین ابوالهذیل باشد.

از عمار بصری، کتاب دیگری نیز با عنوان *کتاب البرهان علی سیاقه التدبیر الإلهی* بر جای مانده که تاریخ تألیف آن قطعاً مربوط به بعد از ۲۲۳ق/۸۳۸م است. این کتاب، شامل ۱۲ بخش است که چهارمین آنها، به بحث تحریف می‌پردازد.^۲ برخلاف کتاب اول عمار، در این کتاب بحث تحریف، مستقیم و باصراحت مطرح می‌شود و دیگر تابع بحث از ادله وثاقت اناجیل نیست و پاسخ به آن، حدود ۵ صفحه از نسخه چاپی کتاب را اشغال می‌کند. این، نشانه‌ای از پیشرفت اتهام تحریف از زمان نگارش کتاب اول تا نگارش این کتاب دوم است. البته در اینجا هم طرح بحث به صورت «ان قیل کذا قلنا...» است.^۳

۱. برای نمونه، ن.ک: همان، ص ۹۵ به بعد.

۲. ن.ک: همان، ص ۴۱ - ۴۶.

۳. برای نمونه، ن.ک: همان، ص ۴۲.

در واقع، این کتاب چکیده مباحث مطرح در کتاب پیشین به علاوه برخی افزوده‌های جدید است. بنابراین، کتاب البرهان باید متأخر از کتاب *الأسئلة والأجوبة* باشد. در هر حال، شواهد درون‌متنی نشان می‌دهد که کتاب البرهان در سال ۲۲۳ق/۸۳۸ یا کمی پس از آن، به نگارش درآمده است؛^۱ چنان‌که انتظار می‌رود استدلال‌های عمار بصری هم بیشتر از آنکه متکی بر نقل باشند، از قبیل استدلال‌های عقلی به شمار روند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه او در بصره، و احتمالاً در تعامل با بزرگان معتزله مانند ابوالهذیل علاف، می‌زیسته است.^۲

دو نکته در باره پرداخت عمار بصری به مسئله تحریف قابل توجه است؛ یکی اینکه در ادبیات او، نشانه روشنی از اصطلاحات قرآنی ناظر به تحریف دیده نمی‌شود. نکته دوم اینکه او اشاره‌ای به اتهامات مهدی عباسی یا هیچ شخصیت مسلمان دیگری نمی‌کند و ترجیح می‌دهد به طور کلی به مسئله تحریف بپردازد.^۳ این، می‌تواند حاکی از نوظهور بودن این بحث در فضای بصره قرن سوم باشد.

طبیعی است که رسیدن این ایده جدید به مناطق دیگر، مدتی زمان برده باشد. به نظر می‌رسد در اواخر قرن نهم، این ایده به فلسطین رسیده است؛ چنان‌که در مناظره‌ای که در اورشلیم میان یک مسلمان و یک مسیحی در گرفته، طرف مسلمان می‌گوید:

آنچه گفتم، فقط گزارش‌هایی از انجیل خودتان و کتاب‌های جدیدتان است.

بالین حال، ما انجیل نخستین و اصیل را داریم که پیامبرمان به ما رسانده است و

با آنچه در دست شماست، اختلاف دارد. چون پس از عروج مسیح به آسمان،

یوحنا و یارانش در انجیل بازنگری کردند و آن را به صورتی که امروز در

1. Thomas, 608-9.

2. See Ibid, 604.

3. Beaumont, M., "Ammār al-Baṣrī on the alleged corruption of the Gospels", pp. 241-55, p. 243.

اختیار شماس، درآوردند. این، چیزی است که پیامبر ما به دست ما رسانده است.^۱

هرچند فولرز^۲ (و به تبع او، کیتینگ^۳) تاریخ این مناظره را حوالی سال ۸۰۰ دانسته‌اند، محققان تاریخ وقوع این مناظره را اواخر قرن سوم/نهم می‌دانند.^۴

عجیب نیست که در قرن نهم هنوز اتهام تحریف به عالم لاتین نرسیده باشد؛ چنان‌که در دو متن لاتین که در آنها افسانه‌های عجیب و غریبی بر ضد پیامبر آمده، حرفی از این اتهام در میان نیست.^۵

نتیجه

انگاره تحریف بائبل، مثل هر انگاره دیگری، تاریخی پُرفراز‌نشیب دارد که البته چنان‌که انتظار می‌رود، در مجموع، روندی تکاملی را از سر گذرانده است. با وجود آنکه از قرن‌ها پیش از اسلام، زمزمه‌های خفیفی از این انگاره در میان برخی فرقه‌های مسیحی و یهودی وجود داشته، در دوران اسلامی حدود دو قرن طول کشید تا این زمزمه‌ها در قالبی اسلامی مطرح شوند و کم‌کم چنان قوت یابند که از قرن پنجم هجری و با ظهور شخصیتی مانند ابن حزم (د. ۴۵۶ق)، تبدیل به صدای غالب در فضای اسلامی تا روزگار حاضر شوند. اگر بخواهیم این سیر تکاملی را به شکل خلاصه بیان کنیم، به چنین تصویری می‌رسیم:

در یک قرن اول پس از ظهور اسلام و حتی تا پایان دوره اموی (۱۳۲ق)، مهم‌ترین اشکالات مسلمانان بر مسیحیان، در موضوعات خداشناسی و مسیح‌شناسی بوده؛ اما در موضوعات ریزتری مثل تکریم صلیب و شمایل‌ها، جهت قبله و ختنه نیز بحث‌ها

1. Keating, Ibid, 44; citing from: Vollers, *Religionsgespräch*, 62.

2. Kurt Vollers.

3. Sandra Keating.

4. See Thomas, 877.

5. See Hoyland, 512-6.

درمی گرفته است. هیچ سند موثقی از طرح انگاره تحریف بائبل تا پایان دوره اموی در دست نیست. با آغاز دوره عباسی، نخستین زمزمه‌ها از تشکیک در باره اعتبار بعضی بخش‌های بائبل (مثل کتب انبیاء)، به گوش می‌رسد. تا پایان قرن دوم هجری، تنها صدای قابل توجه که حاکی از طرح انگاره تحریف است، در مناظره مهدی عباسی با تیموتئوس اول است؛ اما با ورود به قرن سوم و آغاز دوره خلافت مأمون عباسی، با به اوج رسیدن نهضت ترجمه و در فضای عقل‌گرایانه ناشی از آن، جسارت برای حمله به ادله نقلی با توسل به ادله عقلی چنان اوج می‌گیرد که بائبل (و از آن سو، قرآن) به راحتی از دو طرف در معرض اتهام تحریف قرار می‌گیرند. این شعله ناگهانی که در دوره خلافت مأمون سر بر کشید، با پایان دوران خلافت او، و سرکوب شدن عقل‌گرایان و معتزله، فروکش می‌کند و تا دو قرن به صورت رقیبی ضعیف‌تر برای انگاره تحریف معنوی در آثار مسلمانان باقی می‌ماند؛ چنان‌که برای مثال، در آثار مهم‌ترین جدلیان قرن سوم مانند ابن ربن طبری (د. ۲۶۱ق/ ۸۷۰م) و ابن قتیبه (د. ۲۷۶ق/ ۸۸۵م) که آثارشان الگوی جدلیان مسلمان در قرون بعد قرار گرفت، اتهامی فراتر از تحریف معنوی مطرح نمی‌شود؛^۱ اما انگاره تحریف لفظی هم به صورت آتش زیر خاکستر، گرمای خود را کم‌وبیش حفظ کرد و هر از گاهی، در آثار برخی عالمان مسلمان قرون چهارم و پنجم، مانند: ابن وضاح (د. ۹۰۰م)، ابوبکر رازی (د. ۹۲۳م) و مطهر بن طاهر مقدسی (د. ۹۸۵م) خود را نشان می‌داد تا اینکه ابن حزم (د. ۱۰۶۴م) ظهور کرد و چنان این آتش را گرم کرد که پس از او، اعتقاد به محرف بودن بائبل، تبدیل به اعتقاد رایج و غالب در فضای اسلامی شد و از آن پس، موضع کسانی چون: ابوریحان بیرونی (د. ۱۰۴۸م)، فخرالدین رازی (د. ۱۲۰۹م)، ابن خلدون (د. ۱۴۶۰م) و ابراهیم بقاعی (د. ۱۴۸۰م) که حداکثر قائل به تحریف معنوی بودند، تبدیل به جبهه اقلیت در میان عالمان مسلمان شد.

1. Adang, 153.

منابع

۱. ابوالربیع، رساله ابی الربیع محمد بن اللیث من هارون الرشید إلى قسطنطین ملک الروم، تحقیق و تقدیم: خالد محمد عبده، الجیزه: مكتبة الناظفة، ۲۰۰۶م.
۲. ابوقره، مجادله ابی قره مع المتكلمين المسلمين في مجلس الخليفة المأمون، تقدیم و تحقیق: الأرشمندریت أغناطيوس ديك، طبعه ثانیه، حلب: ۲۰۰۷م.
۳. احمدی، محمدحسن، مسئله شناسی تحریف با نگاهی به قرآن کریم و کتاب مقدس، قم: دانشکده اصول الدین، ۱۳۹۳ش.
۴. البصری، عمار، کتاب البرهان و کتاب الأسئلة والأجوبة، تقدیم و تحقیق: میشل الحایک، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۷م.
۵. توفیقی، حسین، تفسیر پنج موضوع قرآنی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۵ش.
۶. رساله عبدالله بن اسمعیل الهاشمی الی عبدالمسیح بن اسحق الکندی یدعوه بها الی الاسلام و رساله عبدالمسیح الی الهاشمی یرد بها علیه ویدوعه الی النصرانیة، بی جا: بی نا، ۱۸۸۵م.
۷. طباطبایی، محمدعلی و محمدعلی مهدوی راد، «تاریخ انگاره تحریف بائبل در دوران پیشاسلامی». پژوهش های ادیانی، ش ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۵ش.
۸. طباطبایی، محمدعلی، «سیر تاریخی پژوهش های غربی در باره انگاره اسلامی تحریف بائبل»، مطالعات تطبیقی قرآن کریم و متون مقدس، ش ۱، ۱۳۹۷ش.
۹. معرفت، محمدهادی، مصونیت قرآن از تحریف، ترجمه: محمد شهابی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
10. Adang, C. 'Medieval Muslim polemics against the Jewish scriptures', in *Muslim perceptions of other religions*, New York & Oxford: Oxford University Press, 1999.
11. Beaumont, M., 'Ammār al-Baṣrī on the alleged corruption of the Gospels', in D. Thomas (ed.), *The Bible in Arab Christianity*, Leiden, 2007.
12. Gibson, Margaret Dunlop, *An Arabic Version of the Acts of the Apostels and the Seven Catholic Epistles from an Eighth of Ninth Century MS. In the Convent of St. Catharine on Mount Sinai, with a Treatise On the Triune Nature of God with Translation, from the*

- same Codex*, London: C. J. Clay and Sons, Cambridge University Press Warehouse, 1899.
13. Griffith, S.H., 'Arguing from scripture. The Bible in the Christian/Muslim encounter in the Middle Ages', in T.J. Heffernan and T.E. Burman (eds), *Scripture and pluralism. Reading the Bible in the religiously plural worlds of the Middle Ages and Renaissance*, Leiden, 2005.
 14. Griffith, S.H., 'The Syriac letters of Patriarch Timothy I and the birth of Christian kalām in the Mu'tazilite milieu of Baghdad and Basrah in early Islamic times', in W.J. van Bakkum, J.W. Drijvers and A.C. Klugkist (eds), *Syriac polemics. Studies in honour of Gerrit Jan Reinink*, Louvain, 2007.
 15. Hoyland, Robert, *Seeing Islam as Others Saw it*, Princeton & New Jersey: The Darwin Press, 1997.
 16. Keating, Sandra, "Refuting the Charge of *Tahrif*: Abū Rā'ita (d. ca. 835) and his 'First Risāla on the Holy Trinity'", *Ideas, Images, And Methods of Portrayal*, edited by Sebastian Günther, Leiden-Boston: Brill, 2005.
 17. Keating, Sandra, "The Use and Translation of Scripture in the Apologetic Writings of Abu Ra'ta Al-Takriti", *The Bible in Arab Christianity*, edited by David Thomas, Leiden-Boston: Brill, 2007.
 18. Mingana, A. 'The Apology of Timothy the Patriarch before the Caliph Mahdi', *Woodbrooke Studies 2*, Cambridge, 1928.
 19. Rhodes, Bryan, *John Damascene in Context: An Examination of "The Heresy of the Ishmaelites" with Special Consideration Given to the Religious, Political, and Social Contexts during the Seventh and Eighth Century Arab Conquests*, M.A. Theses, Virginia, 2009.
 20. Sebeos, *The Armenian History Attributed to Sebeos*, translated, with notes, by R.W. Thomson, Liverpool: Liverpool University Press, 1999.
 21. Thomas, David and Barbara Roggema (eds), *Christian-Muslim Relations: A Bibliographical History*, Leiden-Boston: Brill, 2009.

